

بازتاب تفکر عثمانی در حادثه‌ی کربلا

فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۳۳، محمدرضا هدایت پناه؛

چکیده

بازشناسی تفکر سیاسی - مذهبی نیروهایی که در مقابل قیام امام حسین (ع) صف آراییی کردند و به انحای مختلف در شکست آن سهیم بودند از موضوعات مهمی است که می‌تواند در شناخت دقیق این برهه‌ی بسیار حساس تاریخ تشیع راه گشا باشد. این مقاله با ارائه‌ی برخی ادله و شواهد، حاکمیت تفکر عثمانی را بر این نیروها چه در کوفه و چه در کربلا نشان داده و آشکار ساخته که کوفی بودن نیروها را با تشیع آنان مساوی و ملازم دانستن، مغالطه‌ای تاریخی است که برخی از محققان در نوشته‌ها و گفت و گوهای خود تبلیغ می‌کنند و با محکوم کردن شیعیان (رافضه امامیه) به عنوان تنها عامل به وجود آورنده‌ی حادثه‌ی کربلا، مراسم عزاداری در روز عاشورا را زیر سؤال می‌برند. این نوشتار به تعریف مفاهیم عثمانی و ملاک‌های آن، برای شناخت نیروهای این تفکر و نیز عوامل و زمینه‌های رشد و توسعه‌ی آن در کوفه و بازتاب تفکر عثمانی در کوفه و کربلا و حاکمیت آن بر نیروهای مقابله کننده با قیام امام حسین (ع) پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: مذهب علوی، دین علی (ع)، مذهب عثمانی، دین عثمان، تشیع سیاسی، تشیع مذهبی، شیعه، شیعه‌ی آل ابی سفیان، ناصبی، غلو.

مقدمه

حادثه‌ی عظیم و ارزشمند کربلا توجه محققان زیادی از شیعه و سنی و حتی محققان غیرمسلمان را به خود جلب کرده است و هر یک از زاویه‌ای به آن نگریسته و آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد هنوز نکات و مطالب قابل توجهی وجود دارد که، به دلیل حساسیت و یا شهرت، کم‌تر مورد نقد و

بررسی قرار گرفته است؛ از جمله‌ی این موارد، شناخت دقیق تفکر سیاسی - مذهبی نیروهای عراقی است که در برابر قیام امام حسین (ع) صف آرایی کردند و در کوفه و کربلا حزب اموی را یاری رساندند.

اهمیت پرداختن به این موضوع ناشی از جایگاه تاریخی شهر کوفه به عنوان مهد تفکر شیعه و مرکز اجتماع آنان است. این سابقه‌ی تاریخی با وقوع حادثه‌ی کربلا در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی این نقطه، بر پیچیدگی تحلیل این نهضت افزوده و سبب شده است تا همیشه به عمد و یا به سهو صورت ظاهری آن مورد توجه قرار گیرد و به آن دامن زده شود تا حقیقت ماجرا و یا قسمت قابل توجهی از آن در ابهام بماند و چهره‌ی بازیگران و دست اندرکاران واقعی آن آشکار نگردد.

دو عامل مهم مانع شناخت دقیق خط فکری و سیاسی نیروهای معارض شده است: نخست، تبلیغات و سانسور گسترده‌ی اموی و دیگر، رخ دادن این حادثه در حوزه‌ی جغرافیای شیعه. این دو عامل مانع آشکار شدن تا نقش گروه‌های معارض شد، به گونه‌ای که اگر این حادثه در حوزه‌ی جغرافیای اموی و عثمانی مانند شام و یا بصره رخ می‌داد نقش آنان بهتر در تاریخ ثبت می‌شد.

ناآگاهی از این دو عامل، برخی را در حیرت و سرگردانی قرار داده و از طرفی بهانه‌ای برای معارضان شیعه شده است تا این اشکال را مطرح کنند که شما با عزاداری در روز عاشورا می‌خواهید بر چه کسی طعن و ایراد وارد کنید؟ در حالی که هم فکرهای خودتان امام حسین (ع) را دعوت کردند و در کربلا نیز او را به شهادت رساندند. (ر. ک: طقوس عاشوراء عند الرافضة^(۱))

این برداشت‌های نادرست از شیعیان کوفه در حقیقت به این نکته باز می‌گردد که کم‌تر تلاش شده تا حقیقت تفکر سیاسی - مذهبی معارضان قیام امام حسین (ع) شناخته شود. این نوشتار گامی هر چند کوچک برای جلب توجه محققان به این موضوع و معرفی افکار سیاسی - مذهبی نیروهای معارض در حادثه‌ی کربلاست.

مذهب عثمانی

عثمانیه اصطلاحی سیاسی و نام فرقه‌ای است که بستر تاریخی آن به ماجرای کشته شدن عثمان و پس از آن باز می‌گردد. علمای اهل سنت بر این باورند که مسلمانان تا پیش از کشته شدن عثمان امت واحد بودند؛ اما پس از

این ماجرا به دو گروه مهم سیاسی عثمانی و علوی تقسیم شدند که منشا پیدایش حوادثی در جهان اسلام گردید. (ذهبی، الف، ج ۱۱، ص ۲۳۶)

بر اساس اعتقاد عثمانیان، عثمان مظلومانه کشته شد. آنان معتقدند که علی (ع) مخفیانه با گروه‌های شورشی همکاری و یا رهبری آن را به عهده داشته است؛ (طبری، الف، ج ۳، ص ۴۴۹؛ شیخ مفید، ج، ص ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۸) دست کم می‌گفتند او با سکوت و کناره‌گیری خود با آنان هم‌نوایی کرده است؛ در نتیجه تمام این گروه‌ها مجرم‌اند و باید قصاص شوند و علی (ع) نیز در جرم آنان سهیم است. هم‌چنین خلافت او، به دلیل مخالفت و عدم بیعت گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد. از نظر فضیلت و برتری نیز عثمان را بر امیرالمؤمنین (ع) مقدم می‌داشتند. (ر. ک: عجلی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ شیخ مفید، ص ۸۵ و ص ۲۰۷-۲۱۱؛ ابن حجر، ب، ج ۶، ص ۱۳۲ و ج ۱۲، ص ۲۷۱)

به کسانی که دارای چنین تفکری بودند عثمانی و شیعه‌ی عثمان می‌گفتند و چنین عقیده‌ای دین عثمان در مقابل دین علی (ع) بود.

نمود تفکر عثمانی

الف) در مسائل سیاسی - نظامی

اولین نمود تفکر عثمانی و تقابل سیاسی - نظامی آن با تفکر علوی در سال ۳۶ در جنگ جمل به رهبری عایشه و طلحه و زبیر بود.

گرچه جنگ جمل به پیروزی حزب علوی انجامید، ولی پیامدهایی داشت که نخستین آنها گرایش مردم بصره به تفکر عثمانی بود و مذهب عثمانی در میان آنان چنان گسترش یافته بود که این شهر قسمتی از شام تلقی می‌شد که در عراق قرار گرفته است. (صنعانی، ج ۴، ص ۵۰؛ ابن سعد، ج ۶، ص ۳۳۳؛ المالکی، ص ۱۶۵)

یک سال پس از جنگ جمل، جنگ صفین با وسعت بیش‌تری دو تفکر عثمانی و علوی را در مقابل هم قرار داد که نتیجه‌ی آن به دلایل مختلفی رهایی از شکست حتمی سپاه عثمانی و تضعیف شدید سپاه علوی بود.

پس از صلح امام حسن (ع) و به قدرت رسیدن معاویه، مذهب عثمانی رونق بیش‌تری گرفت و در شهرها و مناطق دیگری غیر از بصره و شام مانند جزیره (ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۵۰)، یمن (بلادری، ص ۴۵۳ و ۴۵۸؛ طبری، الف، ج ۴، ص ۱۰۷)، ری (اسکافی، ص ۳۲) و حتی کوفه گسترش یافت. نوع تفکر عثمانی شام و بصره و ری از گونه‌ی افراطی آن، یعنی ناصبی بوده است. (همانجا)

ب) در مسائل عقیدتی

تفکر عثمانی مانند هر تفکر سیاسی - مذهبی دیگر داری شدت و ضعف بود. دست کم این بود که خلافت امام را قبول نداشتند و شاید بتوان گفت که حد متوسط آن ناخرسندی و ناخشنودی از امیرالمؤمنین (ع) بود و نوع افراطی آن در نصب و ناصبی‌ها ظاهر می‌شد که با سب و لعن امیرالمؤمنین و اهل بیت (ع) همراه بود. (معروف الحسنی، ص ۱۸۶)

عثمانی‌ها تنها به خلافت تثلیث (یعنی خلافت خلفای سه گانه ابوبکر، عمر و عثمان) اعتقاد داشتند و خلافت امیرالمؤمنین (ع) را تنها دوران فتنه می‌دانستند.

این اندیشه تا نیمه‌ی اول قرن سوم هجری ادامه داشت، تا این که احمد بن حنبل، امام حنابله، مسئله‌ی تربیع (خلافت خلفای چهارگانه ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را مطرح کرد. (ر. ک: جعفریان، صص ۱۹۱ - ۲۲۰)

مذهب عثمانی در کوفه

با توجه به سابقه‌ی تاریخی کوفه و تلاش‌های فرهنگی امیرالمؤمنین (ع) در شکل دهی اندیشه‌ی شیعی در میان کوفیان و نیز نقش گروه زیادی از آنان در محاصره و قتل عثمان، شاید در مرحله‌ی نخست، پذیرش شکل‌گیری مذهب عثمانی در این شهر مشکل باشد؛ اما بررسی نکات و حوادث سیاسی مختلفی که در آنجا رقم خورده است، این موضوع را تبیین می‌کند:

الف) شکل گیری و گسترش تفکر عثمانی در کوفه

تشیع کوفه یکنواخت نبود؛ اکثر کوفیان، شیعه‌ی سیاسی بودند و جمعیت اندکی از آنان - هر چند بانفوذ - گرایش تشیع مذهبی داشتند. تشیع سیاسی نیز می‌توانست بر اثر حوادث سیاسی و فشار و تهدید و تطمیع، خود را به مذهب رسمی حکومت (حزب اموی و مروانی) نزدیک کند. گروهی که از کوفه بر علیه عثمان قیام کردند، شاید اکثریت را رقم می‌زدند، اما این بدان معنا نیست که کسی از کوفیان طرف دار عثمان نبود (ر. ک: طبری، ج ۳، ص ۵۰۰).

هم چنین در جلسه‌ی مشورتی با حضور طلحه و زبیر و عایشه که در مکه صورت گرفت پیشنهاداتی مطرح شد که حرکت خود را از کدام شهر آغاز کنند. درباره‌ی مدینه و شام توافقی حاصل نشد؛ اما عراق مورد قبول واقع شد. دلیلی که برای این انتخاب مطرح کردند این بود که در بصره زبیر دارای هواداران بسیاری است و در کوفه طلحه طرف داران زیادی دارد. (بلاذری، ص ۲۲۲؛ طبری، ج ۳، ص ۴۷۱) هم چنین مردم در مراحل نخست اعزام نیرو برای یاری امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل به سبب سخنان ابوموسی اشعری که از دشمنان امام و دارای تمایلات عثمانی بود مردد بودند و پس از اعزام نمایندگان و تهدید مالک اشتر و عزل ابوموسی، جمعیت چند هزار نفری از کوفه اعزام شد. مردم کوفه گرچه در جنگ صفین حضور بهتری از خود نشان دادند، اما به حضور نیروهای مخالف نیز تصریح شده است (منقری، ص ۵۲۹ - ۵۳۰).

پیامدهای جنگ صفین نیز تاثیر خود را بر مردم کوفه گذاشت. کشته‌ها و خانواده‌های زیادی که بی سرپرست شده بودند و معلولیت‌هایی که پیامد طبیعی هر جنگی است، زمینه ساز تبلیغات زیادی بر ضد امام در کوفه شده بود و امام را مسئول وخامت اوضاع معرفی می‌کردند. (همانجا) این قضایا بر روی گردانی از امام و گرایش افراد سطحی نگر، شکاک، کناره گیر از مسائل سیاسی و دنیاخواه، به مذهب عثمانی می‌توانست مؤثر باشد.

معاویه نیز پس از صلح امام حسن (ع) و بیعت گرفتن از مردم کوفه تلاش چندجانبه‌ای را آغاز نمود تا شهرهای شیعه نشین را اندک اندک به همان جهتی که منافع او اقتضا می‌کرد سوق دهد و کوفه به دلیل مرکزیت تشیع و موقعیت ممتازی که داشت، جبهه‌ی اصلی معاویه به شمار می‌رفت؛ بنابراین طبیعی است که برای تغییر اندیشه‌ی شیعی در این شهر تلاش و توجه بیش‌تری مبذول گردد؛ از این رو معاویه در مرحله‌ی نخست از مردم کوفه بر اساس برائت از امیرالمؤمنین (ع) بیعت گرفت (جاحظ، ج ۲، ص ۷۲) و برای نیل به شیعه زدایی و گسترش و نهادینه کردن مذهب عثمانی در این شهر، اقدامات مهمی انجام داد از جمله:

۱- انتصاب حاکمان عثمانی مذهب. معاویه در مرحله‌ی نخست حاکمانی برای کوفه انتخاب کرد که کاملاً گرایش عثمانی و ضد علوی داشتند. کسانی چون عبدالله بن عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، زیاد بن ابیه، ضحاک بن قیس، حبیب بن مسلمه فهري، نعمان بن بشیر انصاری، عبیدالله بن زیاد و بشر بن مروان.

۲- سیاست ارباب و تطمیع. قتل و مثله کردن، (بغدادی، ص ۴۷۹؛ ابن عساکر، ج ۸، ص ۲۶) شکنجه، (ابن حجر، ج ۷، ص ۲۰۱) تبعید، (ابن عساکر، ج ۶، ص ۴۲۴؛ امینی، ج ۹، ص ۱۴۷) زندانی، (شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۰۵) قطع سهمیه از بیت المال و خراب کردن خانه‌ها (قاضی نعمان، ج ۱، ص ۱۷۱؛ ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵) سیاست‌هایی بود که در این دوران به شدیدترین وجه ممکن در حق شیعیان اعمال می‌شد. این دوران یکی از سخت‌ترین و تلخ‌ترین دورانی است که تشیع مذهبی کوفه به خود دید.

۳- حمایت و تقویت عثمانی مذهبان کوفه. در کنار قتل و تبعید و زندانی کردن شیعیان، کسانی که عثمانی و دوست دار او بودند و فضایلش را انتشار می‌دادند مورد حمایت کامل کارگزاران اموی قرار گرفتند و حقوق زیادی به آنان داده می‌شد. (همان، ج ۱۱، ص ۴۴) معاویه طی دستوری به مغیره به او توصیه‌ی مؤکد کرد تا عثمانی‌های کوفه را مورد توجه و حمایت خود قرار دهد. (بلاذری، ج ۲، ص ۲۵۲)

سیاست‌های معاویه برای شیعه زدایی و نهادینه کردن مذهب عثمانی در کوفه در دهه‌های چهل و پنجاه، می‌توانست بسیاری را که سست بنیان و یا شکاک و یا به نوعی از سیاست‌های امیرالمؤمنین (ع) خشنود نبودند و یا زخم خورده بودند و هم‌چنین افرادی که از مسائل و جریانات سیاسی کناره‌گیر بودند، به تغییر گرایش‌های سیاسی و مذهبی وادار کند و آنان را به گرایش عثمانی سوق دهد. حتی افرادی را که در جنگ‌ها، امیرالمؤمنین (ع) را همراهی کرده بودند از گذشته‌ی خود پشیمان سازد و مذهب فکری آنان را از تشیع سیاسی به عثمانی تبدیل کند. (ر. ک: عجلی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ ابن سعد، ج ۷، ص ۱۲۶؛ طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مزی، ج ۵، ص ۳۳۸؛ ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۸)

با این تغییرات سیاسی است که برخی از محله‌ها و قبایل کوفه یک پارچه به مذهب عثمانی گرایش پیدا می‌کنند (المشهدی، ص ۲۱؛ ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۱-۶۵) و با حضور این نیروها در کوفه است که مغیره وقتی پیشنهاد ولایت عهدی یزید را به معاویه می‌دهد با اطمینان به او می‌گوید که زیاد بصره را راضی خواهد کرد و من کوفه را؟! (ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۶) و از این رو شام و عراق پیش از مدینه با یزید بیعت کردند. (ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۷۵)

افزون بر محله و برخی قبایل، حتی این اختلاف سیاسی می‌توانست در خانواده‌ها نیز باشد. (ر. ک: طبری، ج ۴، ص ۳۲۹؛ شیخ صدوق، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ قاضی نعمان، ج ۳، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ بحرانی، ج ۲، ص ۱۷) حضور مذهب عثمانی در کوفه تا بدان اندازه بود که وقتی عبدالله بن مطیع از طرف عبدالله بن زبیر حاکم کوفه شد، برای رضایت آنان به سائب بن مالک وعده‌ی اجرای سیره‌ی عمر و عثمان را داد. (بلاذری، ج ۶، ص ۳۸۳) گرچه سائب سیره‌ی عثمان را رد کرد و ضرر سیره‌ی عمر را کم‌تر دانست و خواهان اجرای سیره‌ی امیرالمؤمنین (ع) شد؛ اما چنین وعده‌ای از عبدالله بن مطیع گویای نفوذ و حاکمیت این دو طیف سیاسی - مذهبی در میان توده‌ی کوفیان است؛ حتی می‌توان گفت چنین پیشنهادی غلبه‌ی مذهب عثمانی را در کوفه می‌رساند.

ملاک‌ها و مشخصه‌های عثمانی مذهبان

افزون بر تعریف تفکر عثمانی از نظر فرقه شناسی چه ملاک‌ها و مشخصه‌های خارجی‌ای نماد تفکر عثمانی است؟ چنانچه ما بتوانیم این نمادها را در عملکرد آنان نشان دهیم بهتر می‌توانیم به بازتاب این تفکر در حادثه‌ی کربلا پی ببریم.

شناخت این ملاک‌ها و نمادها، راه‌های مختلفی دارد؛ اما می‌توانیم آنها را از عمل کرد و از آنچه درباره‌ی عثمانی مذهبان بیان کرده‌اند به دست آورد. حاصل این گزارش‌ها فهرستی است که توضیح آنها به قرار ذیل است.

۱- مقدم داشتن عثمان بر امیرالمؤمنین (ع). این مطلب - چنان که گذشت - حداقل چیزی است که یک عثمانی مذهب بدان اعتقاد دارد. (عجلی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ابن حجر، ج ۶، ص ۱۳۲ و ج ۱۲، ص ۲۷۱)

۲- بیعت نکردن با امیرالمؤمنین (ع). عثمانی مذهب‌ها حکومت امیرالمؤمنین (ع) را به رسمیت نمی‌شناختند و از دوران آن حضرت به «دوران فتنه» تعبیر می‌کردند؛ البته برخی در مرحله‌ی نخست بیعت کردند، ولی پس از آن بیعت خود را شکسته و از امیرالمؤمنین (ع) روی گرداندند؛ مانند طلحه و زبیر.

۳- عدم همراهی با امیرالمؤمنین (ع) در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان. درباره‌ی بسیاری از عثمانی مذهبان به این مطلب تصریح شده است؛ مانند زید بن ثابت و قیس بن ابی حازم. (خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۴۶۷) بنابراین افرادی که در سوابق سیاسی شان این نکته بیان شده است، هر چند آنان را «عثمانی» تلقی نکرده‌اند، اما از نظر رفتارشناسی سیاسی، عثمانی تلقی می‌شوند.

۴- یاری و همراهی کردن معاویه در صفین. معاویه با شعار دفاع از خلیفه‌ی مظلوم و خون‌خواهی او، تمام شامیان را به دور خود جمع کرد و در صفین حاضر نمود. در شعری که ایمن بن خریم اسدی سرود، اشاره شده است که هشتاد هزار نفر در کنار معاویه شمشیر به دست گرفتند که دینشان عثمانی بود. (منقری، ص ۵۵۵-۵۵۶)

شاید مورخان نیز بر همین اساس در شرح حال بسیاری که در صفین معاویه را همراهی کردند به عثمانی بودن آنان تصریح کرده‌اند.

۵- بغض و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علی (ع) و سب و لعن آن حضرت و نیز اهل بیت (ع) و تبری از آنان. سب و لعن از نوع افراطی تفکر عثمانی است که معاویه رهبری این تفکر را داشت و امویان و مروانیان نمونه‌ی کامل این گروه هستند. درباره‌ی بسیاری از عثمانی‌مذهبان به این نکته تصریح شده است. (ر. ک: ابن هلال ثقفی، ج ۲، ص ۵۵۸) آنان معمولاً از تعبیر کذاب و ابوتراب برای اظهار دشمنی خود و سب و لعن امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان و اصحاب گرامی‌اش استفاده می‌کردند. چنان که ابن زیاد پس از حادثه‌ی کربلا وقتی خواست به امام علی (ع) و امام حسین (ع) توهین کند از آن دو بزرگوار به کذاب بن کذاب تعبیر کرد. (بغدادی، ۴۸۰)

۶- جعل روایات و دروغ پردازی بر ضد امیرالمؤمنین (ع). بسیاری از روایات بر ضد امیرالمؤمنین (ع) پس از بخشنامه‌ی سیاسی معاویه (ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۵) در دوران او ساخته و شایع شد. فضیلت تراشی برای عثمان آن قدر شایع شد که خود معاویه دستور توقف آن را داد. (همانجا) سیاست معاویه و بنی امیه این بود که از چهره‌های مذهبی و فرهنگی صحابه و تابعین استفاده‌ی ابزاری می‌کردند و با سیاست شخصیت‌سازی و شخصیت‌سوزی به وسیله‌ی جعل فضایل درباره‌ی خلفا با فضایل بی‌شمار امیرالمؤمنین (ع) به مقابله و معارضه می‌پرداختند؛ به عنوان نمونه معاویه از سمره بن جندب، صحابی مشهور خواست تا بگوید آیات «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاء الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام x و اذا تولى سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لایحب الفساد» (بقره: ۲۰۴-۲۰۵) در مذمت علی (ع) نازل شده و آیه‌ی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره: ۲۰۷) در شان و منزلت ابن ملجم. وی با پرداخت چهارصد هزار درهم، سمره را به بیان چنین دروغی راضی کرد. (ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳) هم چنین عوانه بن حکم، اخباری مشهور کوفه در جهت خواسته‌های بنی امیه روایت می‌ساخت. وی کتابی به نام کتاب سیره معاویه و بنی امیه نوشت و ابن ندیم از این کتاب در الفهرست خود نام برده است (ابن ندیم، ص ۱۰۳).

۷- ادبیات سیاسی اموی. استعمال تعبیراتی مانند تعبیر از امیرالمؤمنین (ع) به ابوتراب و از شیعیانش به ترابیه، از جمله ادبیات سیاسی عثمانی مذهبیان است. تنها عثمانی‌ها و در راس آنان امویان و مروانیان از این تعبیر استفاده می‌کردند؛ حتی در منابع دیده نشده است که خوارج از تعبیر این استفاده کنند.

۸- پذیرش مناصب سیاسی و نظامی از طرف امویان و مروانیان. به طور کلی هر حکومتی کارگزاران خود را از افرادی انتخاب می‌کند که با سیاست‌های او موافق باشند؛ از این رو، طبیعی است که نه معاویه می‌توانست پست‌های سیاسی و نظامی را به شیعیان بسپارد و به آنان اعتماد داشته باشد و نه شیعیان حاضر بودند به کمک و همراهی آنان پایه‌های حکومت معاویه و مروانیان استوار بماند؛ بنابراین، عدم اعتماد و دوری از هر دو طرف بوده است.

۹- هم پیمانی با بنی امیه و عثمانی مذهب‌ها. این هم پیمانی به گونه‌های مختلف، مانند پیمان حلف و یا پیمان ولاء صورت می‌گرفت. این موضوع طبیعی است که موالی و حلفا از نظر سیاسی سمت و سویی را انتخاب کنند که با دیگران عقد ولاء و یا حلف بسته‌اند و از باب «مولى القوم منهم» با آنان یکی باشند.

۱۰- مخالفت صریح و شرکت در سرکوبی جنبش‌های شیعی و قتل شیعیان به خصوص تشیع مذهبی. تعداد زیادی را نام برده‌اند که عثمانی مذهب بوده و در سرکوبی قیام‌های شیعی و قتل شیعیان نقش ایفا می‌کرده‌اند، مانند کسانی که بر ضد حجر شهادت دادند، تا این که حجر و یارانش شهید شدند. معاویه وقتی با اعتراض عایشه درباره‌ی شهادت حجر و یارانش روبه رو شد به او گفت: کسانی که بر ضد او شهادت داده بودند حجر و یارانش را به قتل رساندند. (ابن کثیر، ج ۸، ص ۵۸) البته حجر نیز در وقت شهادت گفت: خدایا تو را بر امت خویش کمک می‌طلبم. کوفیان بر ضد ما شهادت دادند و شامیان ما را به قتل رساندند. (طبری، ج ۴، ص ۲۰۵)

بازتاب تفکر عثمانی در سرکوبی قیام مسلم

با شروع حرکت مسلم و قیام او بر ضد ابن زیاد به یک باره شاهد ظهور و فعال شدن نمایندگان تفکر عثمانی در کوفه هستیم.

با توجه به رفتارشناسی سیاسی افرادی که مامور ضربه زدن به قیام مسلم و پراکنده نمودن مردم از دور او بودند آشکار می‌شود که آنان دارای تفکر عثمانی و از هواخواهان باند اموی و دارای سوابق ضد شیعی و بلکه ناصبی

بودند، مانند کثیر بن شهاب که در سخنان خود به مردم کوفه از یزید به امیرالمؤمنین تعبیر می‌کرد و هیچ یک از اشراف کوفه به اندازه‌ی او بر ضد شیعیان و پراکنده کردن آنان از دور مسلم فعالیت نکرد.

از همان ابتدا که مسلم وارد کوفه شد، عثمانی مذهب‌ها اهمال کاری و ضعف نعمان (حاکم کوفه) را به یزید گزارش دادند. این افراد عبارت‌اند از: عماره بن عقبه بن ابی معیط اموی برادر ولید و عمر بن سعد و عبدالله بن مسلم بن سعید حضرمی، حلیف بنی امیه. این افراد که در عثمانی و اموی بودن آنان هیچ شک و شبهه‌ای نیست و در صدر نامه‌ی خود به یزید به این مطلب اقرار کردند (خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۷) اوضاع کوفه را به اطلاع یزید رساندند و درخواست کردند تا فرد دیگری را به جای نعمان بر کوفه حاکم کند. یزید نیز در نامه‌اش به عبیدالله از این افراد و احتمالاً کسان دیگری نیز که برای او نامه نوشته بودند، به عنوان شیعیان خود نام برد. (شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۸۸؛ خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰) درخواست سریع این گروه از یزید برای جایگزین کردن عبیدالله به جای نعمان، با این که نعمان از عثمانی مذهب‌هایی است که مورخان به دشمنی آشکار او با امیرالمؤمنین (ع) و بدزبانی او نسبت به آن حضرت تصریح کرده‌اند (بلاذری، ج ۳، ص ۳۶۹) گویای این مطلب است که تفکر عثمانی این افراد از نوع افراطی آن بوده است. نامه‌ی این افراد و به دنبال آن، تعویض نعمان با ابن زیاد، ضربه‌ی سختی به حرکت شیعیان کوفه بود.

زمانی که هانی بن عروه دستگیر شد و به شدت مورد اذیت و آزار ابن زیاد قرار گرفت و او را به زندان انداختند عمرو بن حجاج زبیدی که خواهرش روعه زن هانی بود با تعداد زیادی از مذحجیان قصر ابن زیاد را به محاصره‌ی خود در آوردند.

عمرو، نخست با سخنانش، خط سیاسی خود و همراهانش را از مسلم و شیعیان جدا کرد. وی خطاب به ابن زیاد گفت:

من عمرو بن حجاج و این افراد، شجاعان و بزرگان مذحج هستند که خود را از طاعت خلیفه و جماعت جدا نکرده‌اند.

این تعبیر در حق کسانی است که حاکمیت خلیفه را پذیرفته‌اند چنان که درباره‌ی مخالفان می‌گفتند «از طاعت و جماعت خارج شده» و به همین دلیل این افراد را خارجی معرفی می‌کردند. خواهیم گفت که عمرو بن حجاج در کربلا با صراحت بیشتری به این موضوع در حق خود و کوفیان تحت امرش اعتراف کرد. شاهد این موضوع که مذحجیان گرد آمده به دور عمرو بن حجاج از طرف داران تفکر عثمانی بوده‌اند، این که مسلم هنگام قیام و

تعیین فرماندهان، مسلم بن عوسجه اسدی را فرمانده ربع (از تقسیمات شهری و لشکری است که آنها را به چهار بخش تقسیم می‌کردند و بر هر یک ریسی قرار می‌دادند) مذحج و اسد کرد و اصلا نامی از عمرو بن حجاج در این میان نیست؛ بلکه او در کنار ابن زیاد در قصر دارالاماره بوده است. سابقه‌ی مذحجیان درباره‌ی حکمیت نیز نشان می‌دهد که این قبیله زمین‌ی گرایش به مذهب عثمانی را داشته است؛ زیرا آنان با اصرار زیاد ابوموسی اشعری را که موضع سیاسی او عثمانی و ضد علوی بود به حکمیت انتخاب کردند. (ابن کثیر، ج ۸، ص ۳۳۰) چنانچه در زمان زیاد، ابوبرده بن ابوموسی اشعری که دشمنی او با امیرالمؤمنین (ع) و مواضع ضد شیعی او در تاریخ معلوم است (طبری، ج ۴، ص ۱۹۹) ریسی مذحجیان و بنی اسد بود. (همانجا)

مختار به هنگام قیام مسلم، قصد ملحق شدن به او را داشت، هانی بن ابی حیه الوداعی به عمرو بن حرث موضوع را اطلاع داد. وی عبدالرحمن بن ابی عمیر ثقفی و زائده بن قدامه بن مسعود را مامور دست‌گیری او کرد. این افراد - هم چنان که شواهد نشان می‌دهد - عثمانی بوده‌اند؛ (ر. ک: طبری، ج ۴، ص ۲۰۱ و ۴۴۸ و ۲۸۵؛ ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۸؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۰۸) به خصوص عبدالرحمن کسی بود که به انتقام عثمان، سر عمرو بن حمق خزاعی را از تن جدا کرد و آن را برای معاویه فرستاد. (طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ ابن حجر، الف، ج ۸، ص ۳۲)

از جمله گفت‌وگوهای مهم که تفکر عثمانی را بر نیروهای ابن زیاد و معارضان قیام مسلم نشان می‌دهد گفت‌وگوی مسلم بن عقیل با مسلم بن عمرو باهلی است. وقتی که مسلم را دست‌گیر کردند و به دارالاماره بردند بر اثر تشنگی، آب طلبید، ولی مسلم بن عمرو به او گفت: از این آب ننوشی تا از حمیم جهنم بچشی. مسلم از او خواست تا خود را معرفی کند. او پیش از این که نام خود را بگوید، تفکر خود را معرفی کرد و گفت: من آن کسی هستم که حق را شناخت آن گاه که تو آن را انکار کردی، و خیرخواه امام خود شد آن گاه که تو او را فریفتی، و از او شنید و پیروی کرد آن گاه که تو به نافرمانی و مخالفت با او برخاستی. من مسلم بن عمرو باهلی هستم. مسلم نیز بسیار گویا به او پاسخ داد که‌ای پسر باهلی مادرت به عزایت بنشیند. تو به حمیم جهنم و جاودانگی در آتش آن سزاوارتری؛ زیرا پیروی از آل ابی سفیان را بر پیروی آل محمد مقدم داشته‌ای. (مفید، ج ۲، ص ۶۰؛ خوارزمی، ص ۳۰۳) این پاسخ با خطاب امام حسین (ع) در روز عاشورا که: «پاشیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و لاتخافون المعاد فکونوا فی دنیاکم احرارا» بسیار شباهت دارد. (طبری، ج ۴، ص ۳۴۴)

در این گفت‌وگو نکات و مطالب مهمی وجود دارد که نشان می‌دهد چنین سخنانی ریشه در تفکرات عثمانی دارد و تنها از چنین افرادی صادر می‌شود:

- ۱- منع آب از شیعیان و کشتن آنان با لب تشنه به هنگام دست گیری، رفتاری سیاسی است که عثمانی مذهبیان پس از کشته شدن عثمان اتخاذ کردند (این موضوع را در بحث منع آب در کربلا توضیح خواهیم داد).؛ بنابراین جهت گیری سیاسی سخنان مسلم بن عمرو خطاب به مسلم بن عقیل شاهد و مؤید تفکر عثمانی اوست.
- ۲- جهنمی دانستن نماینده‌ی امام حسین (ع) به معنای اعترافی است بر جدا دانستن خط سیاسی - مذهبی خود از خط امام حسین (ع) و شیعیان آن حضرت.
- ۳- در این گفت و گو مسلم بن عمرو از یزید به «امام» تعبیر کرده که اموی بودن وی را آشکار می‌سازد. وقتی این مطلب را با آنچه شیعیان در نامه‌ی خود به امام حسین (ع) نوشتند مقایسه کنیم که گفتند: «انه لیس لنا امام» تفکر عثمانی این شخص کاملاً آشکار می‌شود.
- ۴- این اندیشه که هر حرکت و قیامی بر ضد حاکم وقت، محکوم و خروج از دین است، تفکری بود که بنی امیه آن را تبلیغ می‌کردند. (توضیح این مطلب در ذیل سخنان عمرو بن حجاج در کربلا خواهد آمد).
- ۵- تصریح مسلم بن عقیل به این که مسلم بن عمرو باهلی از هواداران آل ابوسفیان است.

نامه‌ها

تفکر عثمانی را می‌توان از نامه‌های ارسالی برای امام حسین (ع) نیز دریافت. به عبارت دیگر قرار گرفتن نام اشراف کوفه چون شیبث بن ربیع و حجار بن ابجر و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی و ... در کنار نام سلیمان بن سرد و مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر در بین نویسندگان نامه برای امام چه توجیهی دارد و آیا می‌توان این دو گروه را از یک حزب سیاسی در کوفه دانست؟

به نظر می‌رسد در این باره هنوز تامل و دقت لازم صورت نگرفته است و باید مواردی از قبیل: نویسندگان نامه‌ها، متن نامه‌ها و برخورد امام با آنان بررسی شود.

الف) نویسندگان نامه‌ها

تاریخچه‌ی مواضع سیاسی نویسندگان نامه‌ها حاکی از آن است که نباید این افراد را از نظر تفکر سیاسی و مذهبی یکسان دانست.

براساس نصوص تاریخی نباید از نظر سیاسی - مذهبی سلیمان و پیروان او را در حزب اشراف کوفه قرار داد؛ زیرا سلیمان و مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال، در نامه‌ای که به امام نوشتند، خود را چنین معرفی کرده‌اند: «و جماعة شيعته من المؤمنين». در نامه‌ای که پس از این نیز نوشتند همین عنوان در صدر آن آمده است (طبری، ج ۴، ص ۲۶۱ و ۲۶۲). اما در نامه‌ی اشراف کوفه، اولاً هیچ سندی نیست که نشان دهد آنان در خانه‌ی سلیمان اجتماع کرده‌اند، (همانند شیعیانی که یا در کربلا حاضر و شهید شدند، مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و عابس بن شیبب شاکری) و یا از گروه توابین شدند، مانند عبدالله بن وال که نامه‌ی کوفیان را به امام رساند (طبری، ج ۴، ص ۲۶۲). و مسیب بن نجبه (همان، ص ۲۶۵) و یا از یاران مختار، مانند رفاعه بن شداد (همان، ص ۲۷۵ و ۵۴۱) و عباس (عیاش) بن جعدہ جدلی. (همان، ص ۵۲۳) بنابراین، با توجه به این که بزرگان شیعه در خانه‌ی سلیمان اجتماع کرده بودند، به جا بود که این افراد نیز، که از بزرگان قوم بودند، با آنان همراه می‌شدند و نامه‌ای را که آنان نوشته و امضا نموده بودند امضا می‌کردند؛ و این شاهی است بر این که حزب این افراد غیر از گروه سلیمان بوده است. ثانیاً این گروه آخرین کسانی بودند که نامه نوشتند و این تاخیر خود قابل تامل است و نشان از عدم اعتقاد این گروه به حرکت امام به سوی کوفه دارد، چنان که از متن نامه‌ی آنان آشکار است. شاهد این مطلب این که عمر بن سعد برای شانه خالی کردن از پذیرش مسؤلیت سپاه کوفه برای اعزام به کربلا تنها از اشراف کوفه نام می‌برد. سلیمان به لحاظ صحابی بودن و سابقه‌ی تاریخی، شخصیت ناشناخته‌ای در نزد عمر بن سعد و کوفیان نبود.

اشراف کوفه، حتی زمانی که هنوز از ابن زیاد و تهدید و تطمیع‌های او در کوفه خبری نبود، حاضر نشدند با نماینده‌ی رسمی امام یعنی مسلم بن عقیل بیعت کنند، با این که شیعیان بلافاصله با او بیعت کردند. ثالثاً اشراف کوفه نام‌های خود را مخفی نگه داشتند و در نامه قید نکردند.

ممکن است تصور شود که چون گروه گروه نامه می‌نوشتند، نمی‌توان به این نکته که چرا به همراه بزرگان شیعه یک نامه‌ی جمعی نوشتند و در یک انجمن گرد نیامدند اهمیت زیادی داد. اما این توجیه قابل قبول نیست؛ زیرا:

اولا، از نظر سیاسی اگر چنین توجیهی صحیح باشد، جای سؤال دارد که پس چرا بزرگان شیعه که از نظر تشیع هیچ شبهه‌ای درباره‌ی آنان نسبت جدا از هم نامه ننوشتند؟

ثانیا، چرا اشراف کوفه اسامی خود را در نامه قید نکردند، با این که رسم بر این است که شخصی که نامه می‌نویسد اسم خود را قید می‌کند؟ اگر این عمل با احتیاط و مخفی کاری در چنین شرایطی توجیه شود، باید دید که چرا بزرگان شیعه چنین نکردند؟! علاوه بر این که دعوت برای انجام یک کار بزرگ، با اسامی مخفی، آن هم با توجه به عدم اعتمادی که نسبت به کوفیان بود و استنکاف امام از پاسخ به نامه‌ها، نمی‌تواند چندان موضوع احتیاط را توجیه کند؛ از این رو امام از نامه رسان پرسید که این نامه را چه افرادی نوشته‌اند (خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۳). آنان با این کار دو روی سکه را برای خود حفظ کرده بودند: چنانچه امام به کوفه می‌آمد و پیروز می‌شد، راه اشکال و ایراد را از طرف امام و مردم کوفه بر خود مسدود کرده بودند؛ و چنانچه قیام به شکست می‌انجامید، دلیل و مدرکی از خود بر جای نگذاشته بودند تا با استناد بدان از طرف حاکمان بنی امیه بازخواست شوند. شاید به همین دلیل امام حسین (ع) در کربلا وقتی این افراد را مورد خطاب قرار داد که «مگر شما نبودید که نامه نوشتید؟» و آنان انکار کردند؛ آن حضرت نامه‌ی آنان را حاضر نکرد؛ زیرا نامه‌ی بی نام و نشان را به راحتی می‌توانستند انکار کنند.

ثالثا، چرا باید با توجه به موقعیت بالایی که داشتند و از اشراف کوفه به حساب می‌آمدند، آخرین کسانی باشند که برای امام نامه نوشتند؟ مجموعه‌ی این سؤالات ما را بر آن می‌دارد که اشراف کوفه را از نظر سیاسی گروهی جدای از شیعیان و حزبی در مقابل آنان بشماریم.

تصریح مورخان و محدثان، به گرایش و اعتقاد اغلب اشراف کوفه به مذهب عثمانی و رفتارشناسی سیاسی آنان در جهت گیری این تفکر سیاسی - مذهبی تاییدی بر این سخن است. اشراف کوفه وقتی به نیروهای مصعب پیوستند، شعار آنان «یا لثارات عثمان» بود؛ به همین دلیل رفاعه بن شداد، که امام جماعت آنان بود، وقتی این را شنید خود را از آنان کنار کشید و گفت: مرا با عثمان چه کار؟! با کسانی که بر عقیده‌ی عثمان هستند نخواهم بود. (طبری، ج ۴، ص ۵۲۴؛ بلاذری، ج ۵، ص ۲۳۲) جالب توجه این که سلیمان، بزرگان شیعه را که قیام توابع را سازمان دهی و رهبری می‌کردند، قاتلین اصلی امام حسین (ع) و اصحابش را اشراف کوفه و عرفا (افرادی که بزرگ یک قبیله و یا گروهی بودند و کار آنان همانند نقیب و نقبا بود) معرفی کرد. (طبری، ج ۴، ص ۴۳۲)

تنها نقطه‌ی ابهامی که درباره‌ی سلیمان و پیروان او وجود دارد و تا اندازه‌ای بدون پاسخ باقی مانده، عملکرد آنان در قیام مسلم در کوفه و تنها گذاردن اوست. تحلیل‌های مختلفی در این باره ارائه شده است که به نظر می‌رسد نمی‌تواند پاسخ صحیح و یا جامعی به این ابهام و سؤال پیچیده‌ی تاریخی درباره این افراد باشد. آنان گرچه به هر دلیل تاریخی‌ای که بر ما پوشیده است خود را گناهکار می‌دانستند؛ اما از این نکته نیز نباید غفلت کرد که بیش‌تر رهبران شیعه که نامه‌ی سلیمان را امضا کردند و با مسلم نیز بیعت نمودند، خود را به امام رسانده، در کربلا به شهادت رسیدند و بدین وسیله بر عهد خود پایبند ماندند و هیچ‌گونه خدعه و نیرنگی در کار آنان نبود. مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، ابو ثمامه صائدی (مسئول تدارکات و گرفتن وجوهات برای خرید اسلحه و آذوقه)، عابس بن شیبب شاکری، عبدالله بن سبع همدانی، سعید بن عبدالله حنفی، قیس بن مسهر صیداوی و نافع بن هلال به همراه چهار نفر دیگر.

ابن زیاد نیز عموم شیعیان کوفه را در نخيله همانند زندانی تحت نظر قرار داد تا کسی به امام ملحق نشود و خود ابن زیاد تا روز یازدهم محرم در آن جا ماند و به جای خود عمرو بن حریث را در کوفه نگاه داشت. (بلاذری، ج ۶، ص ۳۶۴)

با این حال یکی از آنان به نام عمار بن ابی سلامه دالانی تلاش کرد تا به شکلی ابن زیاد را در نخيله به قتل برساند، ولی موفق نشد و توانست از آن جا فرار کند و خود را به کربلا برساند که در کنار امام به شهادت رسید. (بلاذری، ج ۳، ص ۳۸۸)

در شب عاشورا پس از سخنان امام و بنی هاشم، اولین کسانی که پاسخ مثبت به امام دادند، کسانی بودند که برای امام نامه نوشته بودند، مانند مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی. (همان، ج ۳، ص ۳۹۳) شاید این پیشی گرفتن در اظهار پایبندی به امام، خود اشاره‌ای به اظهار پایبندی به آن نامه‌ها بود.

ب) متن نامه‌ها

محتوای نامه‌ها نیز بیانگر بی‌اعتقادی اشراف به حرکت امام حسین (ع) است. مقایسه‌ی مضمون نامه‌های شیعیان با نامه‌ی اشراف کوفه نشانگر تفاوت بینشی این گروه‌ها با یکدیگر است. در متن نامه‌ی سلیمان نکاتی بیان شده که گویای بخشی از اعتقادات تشیع مذهبی است؛ به طور نمونه، نامه را با اظهار خرسندی از مرگ معاویه و سپاس خدا آغاز کرده و آن گاه از معاویه، به عنوان دشمن ستمگر امام و غصب‌کننده‌ی حق امیرالمؤمنین (ع)، اظهار براءت کرده و جایگاه او را در جهنم دانسته است. آنان در ادامه اضافه کرده‌اند که امامی

ندارند و کسی را جز امام حسین (ع) به عنوان خلیفه و پیشوا نمی‌شناسند. در پایان نیز با سلام بر امام و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن مجتبی (ع) خط سیاسی - مذهبی خود را معین کرده‌اند. (طبری، ج ۴، ص ۲۶۱-۲۶۲) در نامه‌ی دیگری می‌گویند: هیچ کس را جز تو قبول ندارند و به کس دیگری نظر ندارند (همان، ص ۲۶۲)؛ اما در نامه‌ی اشراف خطاب به امام هیچ گونه اثری از این مطالب دیده نمی‌شود و با عبارتی نه چندان قوی به امام می‌گویند: «اگر می‌خواهی بیا».

ج) برخورد امام با دو گروه شیعیان و اشراف (نویسندگان نامه‌ها)

از شواهد بر می‌آید که امام نیز با گروه سلیمان و اشراف کوفه برخورد یکسانی نداشته و توجه امام به گروه سلیمان بوده است؛ به عنوان مثال، وقتی امام در منزلگاه حاجر رسید، نامه‌ای برای کوفیان نوشت. (همان، ص ۲۹۷) که تنها گروه اول، یعنی سلیمان و شیعیان را خطاب قرار داد و از اشراف نامی در آن نبرد. (خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۴) هم چنین وقتی امام در میانه‌ی راه با عبیدالله بن حر جعفی دیدار کرد، با اشاره به نامه‌ی مسلم مبنی بر بیعت اهل کوفه با ایشان، فرمود: اما من چنین نمی‌پندارم؛ چون آنان (اشراف کوفه و کسانی که در جبهه‌ی اموی ظاهر شدند) بر قتل پسر عمویم مسلم و شیعیانش، عبیدالله بن زیاد را یاری رساندند؛ چرا که این افراد با یزید بیعت کرده بودند. (همان، ج ۱، ص ۳۲۵) هم چنان که امام در شب عاشورا افشا و اعلام نمود که نامه نوشتن این افراد برای آن حضرت، جز مکر و حيله و برای نزدیک شدن به بنی امیه نبوده است. (بلاذری، ج ۳، ص ۳۹۳) بنابراین، معلوم می‌شود که امام روی نامه‌ی اشراف حساب نکرده و از بیعت آنان با یزید اطلاع داشته است.

عملکرد امام کربلا نیز درخور توجه است. آن حضرت در آن جا و در برابر عمر بن سعد و سپاه او تنها از اشراف کوفه نام برد و خطاب به آنان فرمود: «مگر شما نبودید که برای من نامه نوشتید و از من برای آمدن به کوفه دعوت کردید؟» جالب این جاست که چرا وقتی امام می‌خواهد نامه بنویسد شیعیان را مخاطب قرار می‌دهد؛ اما در کربلا که سپاه عمر بن سعد در برابر او قرار گرفت تنها از نام اشراف کوفه پرده بر می‌دارد و هیچ نامی از سلیمان و دیگران نمی‌آورد؛ به نظر می‌رسد امام بسیار حساب شده عمل کرده و علی‌رغم گناه و کوتاهی سلیمان و شیعیان، آنان را کاملاً از اشراف کوفه جدا دانسته است؛ زیرا آن حضرت به خوبی می‌دانست که چنانچه از سلیمان و یاران او (که البته تعدادی از آنان در آن موقع در کنار امام بودند و خود را به او رساندند) نام ببرد، سپاه ابن زیاد پس از بازگشت به کوفه آنان را دستگیر و به قتل خواهند رساند. شاهد این که وقتی قیس بن مسهر صیداوی دستگیر شد، ابن زیاد تلاش زیادی کرد تا قیس نام افراد مذکور در نامه‌ی امام را افشا کند،

ولی او چنین نکرد (خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۶) و ابن زیاد هیچ وقت به نام این افراد پی نبرد؛ به طوری که پس از حادثه‌ی کربلا به عمرو بن حرث گفت: من از این ترابیه وحشت و واهمه دارم، اما در کوفه کسی از آنان را نمی‌شناسم. (خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰۳)

بنابراین، امام با پرده پوشی از نام شیعیان در فکر حفظ جان آنان بود و این خود کمال رافت و مهربانی و در عین حال عظمت بعد سیاسی امام را نشان می‌دهد.

در مقابل، از آن جا که اشراف کوفه از نظر فکری با امام نبودند برای افشای خیانتشان نام آنان را بیان کرد تا با این عمل، آنان را خوار، و ماهیتشان را افشا کند. گر چه به نظر می‌رسد که ابن زیاد از این موضوع اطلاع داشته است؛ زیرا وقتی که عمر بن سعد از آنان خواست تا به نزد امام بروند و از او سؤال کنند که چرا به سوی کوفه آمده است، هر یک به دلیل نامه نوشتن به امام، از دیدار با آن حضرت طفره رفتند (طبری، ج ۴، ص ۳۱۰؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۱) این گزارشها یقیناً به ابن زیاد می‌رسید؛ اما با این حال، پس از کربلا نسبت به این افراد عکس‌العملی از خود نشان نداد و به عکس، جوایزی نیز به آنان داد. (طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ بلاذری، فتوح، ج ۱، ص ۳۰۵) چون هم چنان که امام در شب عاشورا افشا و اعلام نمود نامه نوشتن این افراد برای آن حضرت جز مکر و حيله و برای نزدیک شدن به بنی امیه نبوده است. (بلاذری، ج ۳، ص ۳۹۳) در گفت و گویی که عمر بن سعد در کربلا با امام داشت به این مطلب اشاره شد و امام این واقعیت را تایید کرد. (سبط ابن جوزی، ص ۲۴۸)

نمادها و شعارهای مذهب عثمانی در کربلا

تفکر عثمانی در کربلا به علت تقابل مستقیم با تشیع واقعی بسیار محسوس‌تر و آشکارتر ظهور و نمود پیدا کرد. بر اساس نصوص و شواهدی که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، بدون شک حداقل بر بخش قابل توجهی از اشراف و فرماندهان و پیادگان و سواره نظام سپاه عمر بن سعد چنین تفکری حاکم بوده است.

این سیاستی بود که از ابتدا بنی امیه آن را دنبال می‌کردند و هم چنان که معاویه خون خواهی عثمان را بهانه‌ای برای اظهار مخالفت‌های خود و مقابله با حکومت امیرالمؤمنین (ع) قرار داده بود، یزید و حزب اموی نیز به دنبال انتقام از اهل بیت رسول خدا (ص) به انتقام کشته‌های اجداد کافرشان در بدر بودند. چنان که ابن عباس سیاست

بنی امیه را در مقابله با اهل بیت رسول الله (ص) در آن نامه‌ی شدید الحن خود به یزید به خوبی افشا کرده است؛ همچنان که به امام حسین (ع) گوشزد کرد و گفت: بیم آن دارم که مانند عثمان در برابر زنان و اهل بیتت کشته شوی (طبری، ج ۴، ص ۲۸۸) عمرو بن سعید اشدرق وقتی صدای شیون زنان بنی هاشم را در مدینه شنید گفت: این شیون و زاری به انتقام آن شیون و زاری‌ای که بر عثمان شد. (بلاذری، ج ۳، ص ۴۱۷) مروان نیز وقتی سر مقدس امام حسین (ع) را در مقابل خود دید، روزها و حوادثی را که بر عثمان وارد شده بود به یاد آورد. (سبط ابن جوزی، ص ۲۶۶)

چنانچه از بعد سیاسی و نظامی به این موضوع بنگریم، این امر طبیعی است که این زیاد برای آماده‌سازی و اعزام سپاهی در برابر امام حسین (ع) باید این احتمال را با توجه به اوضاع سیاسی کوفه می‌داد که فرماندهان و نیروهای اصلی، اعم از پیاده نظام و سواره نظام، باید به گونه‌ای سازمان دهی شوند که پس از خارج شدن از کوفه با دشمن او همدست نشده، بر علیه او به کوفه باز نگردند. در غیر این صورت اولاً، چگونه سپاهی را که کاملاً گرایش‌های شیعی و ضد اموی داشتند، می‌توانست آماده سازد؟! و ثانیاً، بر فرض آماده‌سازی و اعزام چنین نیروهایی با فشار و تهدید، چه اطمینانی بود که چون از کوفه خارج شدند سر به شورش برنیاورده، به امام ملحق نشوند؟! شاهد این که بلاذری می‌گوید از هر هزار نفری که این زیاد به کربلا اعزام می‌کرد تنها دویست نفر آنان به آن جا می‌رسیدند و باقی در میانه‌ی راه فرار می‌کردند؛ زیرا از جنگ با امام حسین (ع) کراهت داشتند. (ج ۳، ص ۳۸۷) ابوحنیفه دینوری نیز همین مطلب را تایید کرده است. (ص ۲۵۴) این کراهت بدان اندازه بود که حتی برخی از عثمانی مذهب‌ها نیز صحنه را ترک کرده و از کربلا باز می‌گشتند، مانند هرثمه و شیبان بن مخرم. (طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۱؛ صدوق، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ قاضی نعمان، ج ۳، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۷۱-۲۶۲۰)

این اخبار بر این زیاد پوشیده نبوده است و شاید به همین دلیل از مذاکرات عمر بن سعد با امام حسین (ع) به شدت به وحشت افتاد و به شمر فرمان داد تا چنانچه از دستور سرپیچی کرد بلافاصله او را بکشد و خود فرماندهی سپاه را به دست گیرد. تکرار نامه‌های ابن زیاد مبنی بر تمام کردن کار و نیز درخواست از فرماندهان نظامی بصره برای اعزام به کربلا مؤید این نکته است. (ابن عدیم، ج ۶، ص ۲۶۴۵) گر چه ما دلیلی بر حضور بصریان در سپاه عمر بن سعد نداریم؛ اما این گزارش نشان می‌دهد که اوضاع سیاسی سپاه اعزامی و حوادثی که در راه اتفاق افتاده بود، عبیدالله را به این فکر انداخت که باید به افرادی که از نظر فکری با باند اموی و عثمانی همسو هستند توجه کند؛ به همین دلیل، برخی از فرماندهان سپاه عمر بن سعد و نیروهای دیگر با سخنان، مناظرات و گفت و گوهای خود ماهیت تفکر عثمانی خویش را به منصفی ظهور رساندند و اگر آنان فرار نکرده و

سخنان امام نیز هیچ تاثیری - جز بر افراد بسیار اندکی که به امام ملحق شدند - نداشت نه از روی اکراه و جهل، که از کینه و دشمنی با اهل بیت (ع) بود؛ بنابراین، آن چیزی که نیروهای ابن زیاد را در کربلا جمع کرد و آن جنایات را بر خاندان رسول خدا (ص) به شدیدترین وجه ممکن وارد کردند، چند درهم و دیناری نبود که به جیب این و آن ریخته بودند؛ بلکه پشتوانه‌ی فکری و سیاسی داشت که آن را به زبان‌های گوناگون در کربلا اظهار کردند؛ بنابراین، معقول نیست و با آنچه در کربلا اتفاق افتاد سازگاری ندارد که بپذیریم سپاهی که تا به کربلا نرسیده است از مقابله با امام حسین (ع) و شمشیر کشیدن به روی او کراهت دارد و از نیمه‌ی راه فرار می‌کند، وقتی به کربلا می‌رسند یک دفعه روحیات، خواسته‌ها و اندیشه‌هایشان آن قدر تغییر می‌کند که بنا بر تعریف امام سجاد (ع) هر یک از نیروهای عمر بن سعد با کشتن امام حسین (ع) رضا و رضوان و تقرب به خدای عز و جل را می‌طلبیدند؟! (شیخ صدوق، ص ۵۴۷) از این رو، یا باید روایت امام سجاد (ع) را کذب محض بدانیم و یا این که بر اساس شواهد و دلایلی که تا حال بیان شد و در ادامه نیز خواهد آمد، آنان را کسانی بدانیم که از نظر فکری و سیاسی شعار «یا لثارات عثمان‌شان» در کربلا و چند سال پس از آن، در مقابله با مختار بلند شد.

برداشت اصحاب امام از نیروهای گرد آمده در کربلا نیز این بوده است؛ چنان که وقتی قره بن قیس حنظلی از طرف عمر بن سعد به سوی امام آمد تا از هدف حرکت او به سوی کوفه سؤال کند، آن حضرت از یاران خود پرسید: آیا این مرد را می‌شناسید؟ حبیب بن مظاهر به امام پاسخ داد: آری، او از قبیله‌ی حنظله تمیم و خواهر زاده‌ی ماست و من او را مردی خوش عقیده می‌دانستم و باور نمی‌کردم که در این معرکه حاضر شود. (شیخ مفید، الف، ج ۲، ص ۸۷)

حضور چنین نیروهایی در سپاه عمر بن سعد ممکن است استثنا باشند و یا در اقلیت قرار داشته باشند؛ اما آنچه مهم و نکته‌ی اصلی کلام حبیب است تصور و برداشت اوست که نیروهای معتقد به امام، در این صحنه، مقابل امام حسین (ع) حاضر نشده و نخواهند شد و سپاه عمر بن سعد از نیروهای ضد شیعی و به تعبیر دیگر عثمانی تشکیل یافته است؛ در غیر این صورت، چرا حبیب که خود شاهد کناره‌گیری مردم کوفه از دور مسلم بود باید تعجب کند که چنین شخصی در سپاه ابن زیاد حاضر شده است؟ این نشان می‌دهد که کناره‌گیری و خانه نشین کردن مردم با تهدید و ارعاب و برقراری حکومت نظامی یک امر است و شمشیر کشیدن به روی امام و کشتن آن حضرت امر دیگری است که نیاز به یک پشتوانه‌ی اعتقادی سیاسی و مذهبی قوی و محکمی دارد که در کربلا به زبان‌های مختلف آن را اظهار کردند. مؤید این نکته که گرایش مذهب عثمانی بر بسیاری از سپاه عمر بن سعد حاکم بوده این است که پس از حادثه‌ی کربلا بسیاری از آنان در سپاه عبدالله بن مطیع اجتماع کرده، شعار یا لثارات عثمان سر می‌دادند. رفاعه بن شداد چون این شعار را از آنان شنید از آنان جدا شد و گفت:

ما را با عثمان چه کار! کسانی را که انتقام خون عثمان را می‌طلبند یاری نخواهم کرد و همراه آنان نخواهم جنگید؛ سپس به مختار پیوست. (طبری، ج ۴، ص ۵۲۴؛ بلاذری، ج ۵، ص ۲۳۲ و ج ۶، ص ۴۰۰) مختار نیز چون آنان را شکست داد و اسیر کرد افراد زیادی را که در کربلا حضور داشتند به قتل رساند. (طبری، ج ۴، ص ۵۲۴)

آنچه ممکن است پذیرش حاکمیت تفکر عثمانی را بر سپاه عمر بن سعد اندکی مشکل نماید، تعداد سپاه سی هزار نفری کوفه است که چگونه ممکن است این تعداد عثمانی در کوفه وجود داشته باشد؟!

اولاً، این سخن به معنای این نیست که تمام افراد سپاه عمر بن سعد عثمانی بوده‌اند بلکه بر اساس گزارش‌های مستند تاریخی، در سپاه او از گروه‌های دیگر مثل اراذل و اوباش و جانی کوفه وجود داشته است. شناسایی این افراد مجال دیگری را می‌طلبد. ثانیاً، استبعاد این موضوع با توضیحاتی که در «فصل سوم: شکل‌گیری مذهب عثمانی در کوفه» دادیم پاسخ داده شد. ثالثاً، تعداد سپاه عمر بن سعد به تصریح مسعودی (سبط ابن جوزی، ص ۲۵۱) و سبط بن جوزی (همان، ص ۲۸۴-۲۸۵) و سمهودی (ج ۲، ص ۳۶۷) شش هزار نفر بیشتر نبوده‌اند. این تعداد با توجه به روایت بلاذری که از هر هزار نفری که از کوفه اعزام می‌شد دویست نفر بیشتر به کربلا نمی‌رسید، مقبول می‌افتد و معلوم می‌کند آماری که برخی از مورخان (خوارزمی، ج ۲، ص ۷) گفته‌اند مستند به گزارش‌هایی است که راویان در کوفه مشاهده کرده‌اند. این تعداد با توجه به جمعیت کوفه که تنها در جنگ صفین قریب به شصت و یا هشتاد هزار نیرو بوده، جمعیت زیادی در مقابل شیعیان نیست.

افزون بر این، با توجه به روایت بلاذری، چنانچه نسبت دویست را به هزار تقسیم کنیم حاصل آن، یک پنجم خواهد بود که اگر حضور سی هزار نفر سپاه کوفه در کربلا را بپذیریم، باید گفت سپاهی در حدود ۱۵۰ هزار نفر از کوفه اعزام شده که یک پنجم آن یعنی سی هزار نفر به کربلا رسیده و باقی در میان راه فرار کرده‌اند و این مطلبی است که از نظر عقلی و عرفی به هیچ وجه مقبول نیست.

منع آب بارزترین نمود تفکر عثمانی در کربلا

چنان که پیش از این توضیح دادیم، بر اساس اندیشه‌های عثمانی، امیرالمؤمنین (ع) نقش اصلی را در هدایت و رهبری شورشیان بر ضد عثمان بازی کرد. حداقل، سیاست‌های آنان این گونه اقتضا می‌کرد که چنین تهمتی را

به امام و اهل بیت او بزنند و آن را در میان مسلمانان شایع کنند. آنچه از نظر عاطفی در جریان قتل عثمان احساسات را می‌توانست جریحه دار کند و بهانه‌ای برای عثمانی مذهبیان باشد تا با آن مسلمانان را بر علیه امام علی (ع) تحریک کنند، ممانعت شورشیان از رسیدن آب به عثمان در طول محاصره و بالاخره کشتن او با لب تشنه بود. عثمان نیز به امام پیام فرستاد و از او خواست تا او را از تشنگی نجات دهد و امام نیز با طلحه و زبیر صحبت کرد و این کار آنان را غیر انسانی برشمرد، ولی آنان به امیرالمؤمنین (ع) جواب رد دادند (طبری، ج ۳، ص ۴۱۶-۴۱۷) و آن حضرت دو بار تلاش کرد تا به عثمان آب برساند. منابع در این باره اخبار متفاوتی نقل کرده‌اند. بیش‌تر منابع می‌گویند امام موفق شد. (بلاذری، ج ۵، ص ۷۱؛ ابن شبهه، ج ۴، ص ۱۳۰۳) بنابر روایات دیگر امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن (ع) را مامور رساندن مشک آب به عثمان کرد. (همان، ج ۴، ص ۱۲۰۲) روایت دیگری نیز می‌گوید عمار با محاصره کنندگان سخن گفت و آنان را به خاطر این کار نکوهش نمود و خواست به عثمان آب برساند، ولی طلحه مانع او شد؛ از این رو نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و درخواست کرد تا آب به عثمان برساند و آن حضرت مشک آبی به او رساند. (سمهودی، ب، ج ۳، ص ۹۶۸؛ محب الدین طبری، ج ۳، ص ۸۷) با وجود این تلاش‌ها - که به تعبیر ابن ابی الحدید اگر جعفر بن ابی طالب نیز به جای عثمان در محاصره بود، امیرالمؤمنین بیش از آنچه برای عثمان تلاش کرد نمی‌توانست برای جعفر انجام دهد (ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۷) - امویان این را بهانه‌ای برای سرکوبی حکومت امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت او و نیز کشتن شیعیان قرار دادند.

رفتار سیاسی‌ای که عثمانی مذهبیان اتخاذ کردند این بود که هم چنان که عثمان با لب تشنه کشته شد شیعیان را نیز تشنه بکشند. نمونه‌ی آن جلوگیری آب از نیروهای امیرالمؤمنین (ع) در صفین بود. علت این اقدام را هم چنان که ولید بن عقبه و سلیل بن عمرو سکونی گفتند، انتقام از امیرالمؤمنین (ع) و نیروهای او بود که به خیال عثمانی مذهبیان، همین‌ها عثمان را با لب تشنه کشتند. (منقری، ص ۱۶۱-۱۶۲)

نمونه‌ی دیگر، اتخاذ این سیاست درباره‌ی شهادت محمد بن ابی بکر و مسلم بن عقیل است که از دادن قطره‌ای آب به آنان امتناع ورزیدند.

درباره‌ی حادثه‌ی کربلا نیز از همان ابتدا سیاست بر آن بود که از دست یابی امام حسین (ع) و یارانش به آب جلوگیری کنند و دقیقاً همان کاری را کردند که در صفین انجام دادند و همسویی این دو ماجرا، وحدت فکر حاکم بر آن دو را می‌نمایاند.

دستور منع آب از امام حسین (ع) توسط یزید و ابن زیاد چندین بار تکرار شده است و این تکرار اهمیت این موضوع را در نزد امویان می‌رساند؛ اما بارزترین و بهترین دستور در این زمینه نامه‌ی مشهور ابن زیاد است که در شب هفتم به دست ابن سعد رسید. مضمون این نامه چنین است:

میان حسین و اصحابش و آب جلوگیری کن و نگذار از آن قطره‌ای بچشند؛ چنان که با عثمان بن عفان، آن مرد پرهیزکار و پاک چنین کردند. (طبری، ج ۴، ص ۳۱۱)

در این نامه و دستور صادره در آن، بازتاب تفکر عثمانی کاملاً آشکار است و بدان تصریح شده است و این نامه از بارزترین نمادهای تفکر عثمانی در حادثه‌ی کربلا به شمار می‌آید.

حساسیت این موضوع و اهمیت آن در اندیشه‌ی عثمانی، عمر بن سعد را بر آن داشت که کسی را مأمور انجام این کار کند که دارای چنین تفکری باشد، تا دستور را به بهترین شکل آن به اجرا در آورد و درباره‌ی آن کوتاهی نکند؛ از همین رو، انتخاب عمرو بن حجاج زبیدی، با توجه به گرایش‌های عثمانی او، یک انتخاب کاملاً دقیق و حساب شده بوده و عمرو بن حجاج نیز از مضمون نامه و فلسفه‌ی آن اطلاع داشته است.

ظهور اندیشه‌های سیاسی عثمانی و علوی در مناظرات و گفت و گوها

به تحقیق، آنچه در کربلا رخ داد یک تقابل نظامی صرف نبود، بلکه آنچه در پس این تقابل به ظاهر نظامی قرار داشت، تقابل دو اندیشه و تفکر بود.

پیش از رسیدن امام به کربلا، وقتی مالک بن نسیر بدی‌کندی نامه‌ی عبیدالله را مبنی بر در تنگنا قرار دادن امام و اصحابش در یک سرزمین خشک و به دور از آب به دست حر رساند و حر امام را از مضمون نامه آگاه کرد، ابوالشعشاء یزید بن زیاد مهاصر‌کندی، مالک را به خاطر رساندن این نامه سرزنش نمود. مالک بن نسیر در پاسخ و توجیه انجام این مأموریت، وفاداری خود را به بیعت با یزید که از او به امام تعبیر کرد و نیز اطاعت از دستوره‌ای او اعلام نمود. (مفید، الف، ج ۲، ص ۸۵؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۱)

این پاسخ بیانگر عثمانی بودن مالک بن نسیر و کوفیانی است که در کربلا اجتماع و در برابر امام صف آرای کردند؛ در حالی که شیعیان در نامه‌ی خود به امام حسین (ع) نوشتند که امامی جز تو نداریم. از این رو بدیهی است که مالک بن نسیر، در وقت ورود، بر حر سلام کند ولی بر امام سلام نکند.

از روز دوم محرم تا عاشورا، گر چه هشت روز بیش نبود و ما از حوادث روزهای اولیه نیز اطلاع چندانی نداریم و ماجرای قیام با بستن آب از روز هفتم وارد مرحله جدی و حساس خود شد، اما در شب و روز عاشورا حوادث و جریاناتی رخ داد که بهتر نشان داد که در حقیقت جنگ بر سر چیست.

آنچه مربوط به موضوع ماست سخنان و مناظراتی است که هر چند اندک است، اما با کمی تامل و دقت در آنها موضع سیاسی و مذهبی دو سپاه را معین و مشخص می‌کند.

در شب عاشورا مذاکره‌ی بسیار مهمی میان زهیر بن قین با عزره بن قیس احمسی صورت گرفت. پس از سخنان حبیب بن مظاهر به زهیر، عزره که در جلوی سپاه عمر بن سعد بود سخنان آنان را شنید و به زهیر گفت: ای زهیر جای بسی تعجب است که ما تو را عثمانی می‌دانستیم، ولی اینک از جمله‌ی شیعیان این خاندان شده‌ای؟! (بلادری، ج ۳، ص ۳۹۲)

با توجه به مکتب فکری عزره (ر. ک: طبری، ج ۴، ص ۲۰۱) این سخن او در حقیقت اعتراضی به زهیر است که به جای این که در کنار وی و هوادارانش باشد، در صف مخالفان فکری او قرار گرفته است. تعبیر دیگر عزره درباره‌ی زهیر که چگونه «ترابی» گشته‌ای (خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۵) دلیل آشکاری بر عثمانی بودن عزره است؛ زیرا دانستیم که تنها امویان و عثمانیان از شیعیان به ترابیه نام می‌بردند.

پاسخ زهیر نیز آشکار می‌سازد که دو گروه، دارای دو مذهب سیاسی متفاوت (تشیع و عثمانی) بوده‌اند؛ زیرا زهیر ضمن بیان این که او از کسانی نبوده است که امام را به کوفه دعوت کرده‌اند، بیان می‌دارد که من چون در مورد موقعیت و جایگاه او نسبت به رسول خدا (ص) اندیشیدم، به این نتیجه رسیدم که او را بر شما و حزب شما مقدم دارم و در حزب او باشم و یاری‌اش کنم. (طبری، ج ۴، ص ۳۱۶؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۴)

زهیر با استفاده از عبارت «حزب» آشکار ساخته است که دو حزب سیاسی و فکری مخالف در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند: یک حزب که به حقانیت اهل بیت رسول خدا (ص) معترف است و حزبی که مخالف آنان است و این حزب مخالف به نظر می‌رسد که تنها حزب عثمانی مذهب‌ان بوده است؛ زیرا از خوارج نمی‌توانست باشد، چرا که

بر خلاف مذهب عثمانی، از نظر خوارج، حرکت امام حسین (ع)، قیام بر خلیفه‌ی جور اموی، یک اصل صحیحی بوده است.

سخن عزره، شبیه سخن زرعه بن ابان دارمی است که وقتی امام حسین (ع) خواست به شریعه‌ی فرات برود به نیروهای تحت امرش فریاد زد که تا شیعیانش به کمک او بدینجا نرسیده‌اند، نگذارید به آب دست یابد و کار او را تمام کنید. (طبری، ج ۴، ص ۳۴۳) در حقیقت او نیز با این سخن، خود را در حزب مخالف شیعیان امام حسین (ع) فرض کرده و برداشت ما در این جا از کلمه‌ی شیعه معنای اصطلاحی آن، به خصوص با توجه به شرایط موجود، است نه معنای لغوی؛ حتی بر فرض معنای لغوی نیز تنها مصداق آن در این اوضاع و شرایط حاد امام، شیعیان مذهبی خالص هستند.

در دومین مناظره که در شب عاشورا انجام شد اعلام شد که سپاه عمر بن سعد مذهب و افکار خود را کاملا غیر از افکار و اندیشه‌های مذهبی و سیاسی امام می‌دانند. وقتی امام آیه‌ی شریفه‌ی: و لایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین× ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب را قرائت کرد بلافاصله یکی از سوارکاران سپاه کوفه، که امام و یارانش را تحت نظر داشتند، جواب داد: به خدا سوگند آن پاکیزگان ما هستیم و خبیثان شما می‌باشید.

قرائت این آیه در آن اوضاع و شرایط به مثابه صدور بیانیه‌ای از طرف امام درباره‌ی خود و سپاه عمر بن سعد است. از نظر امام اختلاف میان او و گروه مقابل یک اختلاف سلیقه‌ای و یا جزئی سیاسی - مذهبی نبود؛ بلکه فاصله به اندازه‌ی بهشت و جهنم بود و طرف مقابل نیز همین قضاوت و تصور را دارد. چنان که افراد دیگری نیز از سپاه عمر بن سعد همین قضاوت را داشتند و به امام و یارانش وعده‌ی دوزخ و نوشیدن از حمیم جهنم را می‌دادند و بیان چنین اعتقادی با این گونه سخنان نهایت تضاد و تقابل میان دو اندیشه و تفکر سیاسی - مذهبی را نشان می‌دهد.

این جا دیگر سخن از زور و تهدید ابن زیاد نبود که این شخص را به اظهار چنین عقیده‌ای وا داشته باشد؛ بلکه سخنی از سر اعتقاد بیان کرده است.

از جهت دیگر، وقتی ادبیات به کار برده شده در سخن این شخص را با ادبیات سیاسی عثمانیان مقایسه کنیم، که امام حسین (ع) را کذاب بن کذاب معرفی می‌کردند، تفاوتی دیده نمی‌شود. آیا توهین به امام با تعبیر خبیث با سب و لعن افراطیون عثمانی و ناصبی مذهب تفاوتی دارد؟!

همان طور که می‌دانیم در روز عاشورا امام و یارانش پیش از هرگونه درگیری نظامی سعی داشتند تا با گفت و گو اختلافات را حل نمایند و خونی ریخته نشود؛ اما جز تعداد سی نفر که پس از شنیدن پیشنهادهای امام به او ملحق و شهید شدند (ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۰؛ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۸۳) از جمله ابوالشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر کندی، (بلاذری، ج ۳، ص ۴۰۵) کس دیگری به سخنان امام کوچک‌ترین توجهی ننمود و این ایستادگی بر موضع خود نشان از انگیزه و اهدافی دارد که آنان را در مقابل امام قرار داده است.

پس از سخنان امام حسین (ع) برخی از یاران آن حضرت نیز اقدام به سخن نمودند. گفته‌اند نخستین کسی که از یاران امام با سپاه عمر بن سعد سخن گفت زهیر بن قین بود. با توجه به این که برخی از آنان، هم از جهت فکری و سیاسی و هم از جهت مذهبی و دینی از زهیر مشهورتر بودند؛ مانند بریر بن خضیر، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و ابوثمامة الصائدی و عابس بن شیب شاکری که هر یک از این افراد از شجاعان عرب و بزرگان و رهبران شیعه و قرای مشهور کوفه بودند، (طبری، ج ۴، ص ۲۷۱) به نظر می‌رسد پیش قدم شدن کسی که سابقه‌ی سیاسی او عثمانی بوده، نباید بدون دلیل باشد و شاید از جهت تناسب حال سپاه عمر بن سعد بوده است؛ چرا که بعد از نصیحت‌های زیاد زهیر، آنان علاوه بر فحاشی به او از عبیدالله بن زیاد تمجید و ستایش و او را دعا کردند و گفتند به تنها چیزی که رضایت خواهند داد، تسلیم در برابر امر ابن زیاد است و در غیر این صورت امام و هر که با اوست را خواهند کشت و چون زهیر به سخنان خود ادامه داد، از امام بدو پیام رسید که فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و ابلاغ فی الدعاء، لقد نصحت هولاء و ابلاغت لو نفع النصح و الابلاغ. (طبری، ج ۴، ص ۳۲۴)

تشبیه زهیر به مؤمن آل فرعون با توجه به زمینه‌ی کاربرد آن - افراد بریده از قوم و یا گروهی که از آنان بوده‌اند. (ر. ک: مفید، ج، ص ۱۷۸؛ ابوالشیخ الانصاری، ج ۲، ص ۳۴؛ مزی، ج ۳۲، ص ۳۴۶؛ باجی، ج ۱، ص ۶۹) می‌تواند حاکی از تفکر سیاسی و مذهبی سپاه عمر بن سعد باشد که زهیر اینک از آنان جدا شده و همانند مؤمن آل فرعون قوم خود را که پیش از این با آنان هم مسلک بود نصیحت می‌کند.

پیش قدم شدن زهیر برای نصیحت و نیز ستایش و دعای سپاه عمر بن سعد در حق ابن زیاد و تشبیه زهیر به مؤمن آل فرعون از طرف امام حسین (ع) جملگی مؤید و شاهده‌ی بر گرایش سیاسی مذهبی سپاه عمر بن سعد به مذهب عثمانی است.

از جمله گفت و گوها و مناظرات بسیار مهم در زمینه‌ی حاکمیت تفکر عثمانی بر سپاه عمر بن سعد، مباحله‌ی بریر بن خضیر با یزید بن معقل است. به خاطر اهمیت بسیار زیاد این سخنان که می‌توان آن را یک مناظره‌ی علمی - عقیدتی برشمرد، عین آن سخنان را در این جا مرور می‌کنیم:

یزید بن معقل چون از سپاه ابن سعد برای نبرد بیرون آمد، خطاب به بریر بن خضیر گفت: کار خدا را با خود چگونه می‌بینی؟! بریر گفت: به خدا سوگند، خدا با من نیکی کرد و به تو بد خواهد کرد. یزید گفت: دروغ می‌گویی هر چند که تا پیش از این دروغ گو نبود. آیا به یاد می‌آوری آن روزی را که در بنی لوذان با هم بودیم و تو می‌گفتی عثمان بن عفان بر خود اسراف کرد و معاویه بن ابی سفیان، هم گمراه است و هم گمراه کننده و امام هدایت و حق علی بن ابی طالب است؟ بریر گفت: شهادت می‌دهم که این عقیده و نظر من است. یزید گفت: و من شهادت می‌دهم که همانا تو از گمراهان هستی. بریر پاسخ داد: آیا می‌خواهی باتو بر سر این موضوع مباحله کنم و از خدا بخواهیم تا دروغ گو را لعنت کند و آن که سخن باطل می‌گوید کشته شود؟ پس با هم به مبارزه پرداختند و بریر با شمشیر چنان ضربتی به سر او زد که شمشیر تا مغز سر او فرو رفت و یزید بن معقل کشته شد. (طبری، ج ۴، ص ۳۲۸ - ۳۲۹)

این مناظره نیز از جمله صریح‌ترین مناظراتی است که در تقابل دو اندیشه‌ی تشیع و عثمانی در کربلا انجام شده است و می‌توان گفت آن دو، نمایندگان دو سپاه بودند که این چنین عقاید و اندیشه‌های خود را به میدان آوردند و بر سر آن مباحله کردند. جالب این است که پس از کشته شدن یزید بن معقل، وقتی کعب بن جابر ازدی، بریر را شهید کرد و به کوفه باز گشت زنش به خاطر حضور او در سپاه عمر بن سعد و به شهادت رساندن بریر که سید قراء کوفه بود، از او جدا شد. کعب در جواب او و توجیه حضورش در سپاه عمر بن سعد اشعاری سرود و در برخی از مصرع‌های آن کاملاً به تفکر عثمانی و اطاعت و پیروی خود از یزید تصریح و افتخار کرد. (ر. ک: طبری، ج ۴، ص ۳۲۹)

وی هم چنین در مناجات خود به وفاداری و اطاعت از یزید افتخار می‌کرد و از خدا می‌خواست که او را در شمار کسانی که با او مخالفت کردند و اوامرش را اطاعت نمودند، قرار ندهد. (عسکری، ج ۳، ص ۲۹۲)

از جمله سخنان و اصطلاحات به کار برده شده در کربلا، حفظ و لزوم جماعت و محکوم کردن هر گونه قیام و حرکت بر علیه حکومت مرکزی بود؛ به همین دلیل بنی امیه و هواداران‌شان امام و مسلم بن عقیل را به بر هم زدن جماعت و خروج از جماعت مسلمانان و ایجاد تفرقه در میان آنان متهم می‌کردند و خروج و قیام امام را بر

ضد یزید خروج بر امام مسلمانان می‌دانستند و به همین دلیل امام حسین (ع) و هر قیام ضد اموی را قیام خوارج در میان مردم و جامعه معرفی می‌کردند.

در روز عاشورا وقتی عمرو بن حجاج زبیدی فرمانده جناح راست سپاه عمر بن سعد به امام نزدیک شد، برای تحریک نیروهای تحت امرش، به آنان خطاب کرد:

یا اهل الکوفه! الزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف امام المسلمین.

پیش از این عمرو بن حجاج در ماجرای هانی به وفاداری خود و مدحجیان همراه خود بر بیعت با یزید و ابن زیاد تصریح کرد. در این جا صریح‌تر و کامل‌تر، از این عقیده‌ی خود و کوفیان تحت امرش پرده برداشت و آنان را بر اطاعت از خلیفه و حفظ جماعت تشویق نمود و از آنان خواست که در کشتن امام حسین (ع) که بر امام مسلمانان (یزید) خروج کرده و بدین وسیله از دین خارج گشته است، شکی به خود راه ندهند.

این اندیشه که هر حرکت و قیامی بر ضد حاکم وقت، محکوم و خروج از دین است، تفکری بود که بنی امیه آن را تبلیغ می‌کردند و از اندیشه‌های سیاسی عثمانی بود؛ بدون این که برای حاکم و به قدرت رسیدن او قید و شرط و رضایت و انتخابی از طرف مردم لحاظ و منظور گردیده باشد. این اندیشه‌ی سیاسی، از افکار و اندیشه‌های اموی و عثمانی بود که هم با دستورهای رسول خدا (ص) در تضاد بود که فرموده بودند: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» و هم با سیره و روش خلفای قبلی سازش نداشت. (صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۳۶) امام حسین (ع) نیز در تبیین این موضوع فرمودند: امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدالت گیرد؛ اما امویان آنچه می‌خواستند اطاعت بی چون و چرا بود و این موضوع به صورت فرهنگ عمومی در جامعه شکل گرفته بود؛ از این رو شمر در توجیه حضور خود در کربلا اطاعت از دستورهای پیشوایان و حاکم را که لازم الاجرا بود مطرح می‌کرد. عمرو بن حجاج نیز در کربلا به کوفیان می‌گفت که در کشتن کسی که با امام مسلمانان مخالفت کرده و بدین وسیله از دین خارج شده شک و تردید به خود راه ندهند.

به طور کلی کسی که این اندیشه را داشت نمی‌توانست شیعی باشد؛ زیرا چنانچه فرض بر این باشد، درهایی که در اندیشه‌ی سیاسی خود، قیام امام حسین (ع) را بر ضد یزید محکوم به «بغی» و خروج از دین می‌پنداشتند، در این صورت به طریق اولی باید شورش خود را بر ضد عثمان و کشته شدن خلیفه، محکوم نمایند و حکم خروج از دین را نیز برای خود بپذیرند، در حالی که در مقام مقایسه، عثمان با یزید تفاوت‌های فاحشی دارد و حرکت و شورش بر علیه عثمان قابل قیاس با یزید نیست.

با این توضیحات، آشکار می‌شود که صدور چنین سخنانی از افرادی چون مسلم بن عمرو باهلی و عمرو بن حجاج و دیگران در کوفه و کربلا از موضع سیاسی و اندیشه‌های کدام حزب نشئت می‌گیرد.

هم چنین درباره‌ی موضوع ممانعت از آب و انتخاب عمرو بن حجاج اشاره به این نکته ضروری است که در انجام این ماموریت، با توجه به تصریح به علت صدور چنین حکمی و گرایش عثمانی او، بسیار بعید می‌نماید عمرو از محتوای آن نامه بی اطلاع بوده و انگیزه‌ی انجام این کار را نداشته باشد و این شاهد و بلکه دلیلی بر عثمانی بودن عمرو بن حجاج است؛ بنابراین، انتخاب او یک انتخاب آگاهانه و کاملاً حساب شده بود؛ زیرا انجام این دستور مهم، تنها از عهده‌ی یک عثمانی که انتقام تشنگی عثمان را در سر داشته، عملی بوده است.

درباره‌ی شمر نقل شده که او نیز دارای چنین تفکری بوده است. وی در کنار کعبه از خدا طلب بخشش می‌کرد. یک نفر به او متعرض شد که چگونه توبه می‌کنی و از خدا آمرزش می‌طلبی در حالی که در ریختن خون پسر رسول خدا (ص) شریک بوده‌ای؟! شمر پاسخ داد: ما چه می‌توانستیم بکنیم. حاکمان و امرای ما چنین دستور دادند و ما اگر انجام نمی‌دادیم از این خرهای آبکش هم بدتر بودیم. (ابن عساکر، ج ۶، ص ۳۳۸؛ ذهبی، ج ۱، ص ۴۴۹) از این سخنان، و نیز مطالبی که تاکنون درباره‌ی سپاه عمر بن سعد گفتیم بر می‌آید که تنها توجیه کلام امام سجاد (ع) درباره‌ی سپاه عمر بن سعد که فرمود: کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه (شیخ صدوق، ص ۵۴۷) این باشد که فلسفه‌ی این عمل، تفکر عثمانی و اندیشه‌ی سیاسی - مذهبی آنان درباره‌ی قیام امام حسین (ع) و در نتیجه، محکوم نمودن آن حضرت به بغی و خروج از دین بوده و خون خواهی عثمان به عنوان خلیفه‌ی مظلومی که کشته شده بود و با انتقام از امام حسین (ع) و شیعیان او به خدا تقرب می‌جستند و آن را یک ثواب بالا می‌دانستند. به این نشان که حجاج معتقد بود که راه تقرب به خدا کشتن شیعیان امیرالمؤمنین (ع) به انتقام خون عثمان است. (مفید، الف، ج ۱، ص ۳۲۹) مسلم بن عقبه فرمانده سپاه شام در واقعه‌ی حره نیز در واپسین لحظات عمر خود، پس از شهادتین، بهترین عمل خود را کشتن مردم مدینه به انتقام شورش آنان بر علیه عثمان می‌دانست که در آخرت تنها بدان امیدوار خواهد بود. (طبری، ج ۴، ص ۳۸۲)

از سخنان بسیار قابل تامل درباره‌ی تفکر سیاسی - مذهبی سپاه عمر بن سعد سخن معروف و مشهور امام حسین (ع) است که وقتی در آخرین لحظات دید دشمن به طرف خیمه‌هایش هجوم می‌برند آنان را این کلام مخاطب قرار داد:

یا شیعۀ آل ابی سفیان ان لم تکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا فی دنیاکم احرارا (طبری، ج ۴، ص ۳۴۴).

تعبیر «شیعه آل ابی سفیان» ، عبارت دیگر سفیانی و یا عثمانی است که قبلا درباره‌ی این اصطلاح توضیح دادیم. با توجه به ادله و شواهدی که تاکنون بیان کردیم، به نظر می‌رسد که، مراد و منظور امام از این سخن، دلالت مطابقی و حقیقی بوده نه مجازی و پرده از ماهیت فکری این گروه برداشته است که آنان از نظر فکری عثمانی و سفیانی مذهب‌اند تا آیندگان تصور نکنند افرادی که در آن جا جمع شده بودند به صرف اعزام از کوفه و اجتماع در کربلا از شیعیان آن حضرت بودند.

در این باره ما اصلا قصد نداریم که از باب ادبیات و اصول الفاظ ثابت کنیم که بر اساس این قوانین متکلم از استعمال الفاظ، معنای حقیقی را اراده می‌کند و مجاز دلیل و شاهد می‌خواهد؛ بلکه ادله و شواهد ما صرفا گزارش‌های تاریخی و نگاه تاریخی به این سخن امام است.

در مرحله‌ی نخست باید دید این افراد چه کسانی بوده‌اند و سابقه‌ی موضع‌گیری‌های سیاسی آنان چه بوده است و چگونه می‌اندیشیده‌اند.

در این باره تصریح شده که شمر به همراه تعدادی از پیاده نظام که نزدیک به ده نفر می‌رسیدند به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند. این افراد - که از روایت ابومخنف بر می‌آید، همان کسانی بودند که در آخرین لحظات دور امام را گرفتند و آن حضرت را شهید کردند - عبارت‌اند از:

اسحاق بن حیوه حصرمی، زنازاده بود (ابن نما، ص ۶۰) و بر بدن امام اسب تاخت (شیخ مفید، الف، ج ۲، ص ۱۱۸)، قیس بن اشعث، سنان بن انس، خولی بن یزید اصبحی، عبدالرحمن بن ابی سبره جعفی، صالح بن وهب یزنی، قاسم (قشعم) بن عمرو جعفی، زرعۀ بن شریک تمیمی و بحر (ابجر) بن کعب. (همان، ص ۱۱۷)

درباره‌ی افکار و مواضع سیاسی ضد شیعی شمر توضیح دادیم. عبدالرحمن بن ابی سبره جعفی از امضاکنندگان شهادت‌نامه‌ی ظالمانه بر ضد حجر بود. (طبری، ج ۴، ص ۲۰۱) سوابق سیاسی خاندان اشعث بن قیس و پسران او از جمله قیس، برادرش محمد، و خواهرش جعدہ بر کسی پوشیده نیست.

درباره‌ی قاسم (قشعم) بن عمرو بن نذیر جعفی نیز گفته‌اند که وی در شمار کسانی بود که از علی (ع) کناره‌گیری کرد و از گروه معتزلیان بود. (بلاذری، ج ۳، ص ۴۰۷) به نظر می‌رسد که وی در طول دوران ده‌های ۴۰ و ۵۰ از اعتزال، به مذهب عثمانی گرایش پیدا کرده است.

از مکتب فکری سنان بن انس اطلاعی در دست نیست؛ اما از این که وی برای فرار از مختار، به جزیره، یعنی محل اجتماع عثمانی مذهب پناه آورد (بلاذری، ج ۳، ص ۴۱۰) احتمال می‌رود این به خاطر همخوانی فکری او با ساکنان آن جا بوده است؛ آن گونه که فرزندان ارقم و حنظله بن ربیع و افراد دیگری که عثمانی مذهب کوفه و بصره بودند به جزیره (بغدادی، ص ۲۹۵) نقل مکان می‌کردند. (ابن عساکر، ج ۱۵، ص ۳۲۹ و ج ۱۹، ص ۳۴؛ بلاذری، ج ۲، ص ۲۹۷) شاهد این که وی پس از واقعه‌ی کربلا از یاران حجاج بن یوسف بود. (طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۲)

از جمله شواهد دیگر این که امام پیش از رسیدن به کربلا به ابوهیره ازدی کوفی گفت که «گروه فئه‌ی باغیه» به روی او شمشیر خواهند کشید و او را شهید خواهند کرد. (ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۵؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۴) این تعبیر بر گرفته از فرمایش رسول خدا (ص) درباره‌ی معاویه و حزب اوست که عمار را در صفین شهید کردند. به کار بردن این تعبیر از سوی امام حسین (ع) درباره‌ی کسانی که او را شهید خواهند کرد، به وحدت خط سیاسی و افکار و اندیشه‌های این دو گروه اشاره دارد؛ چنان که شبت بن ربیع در این باره می‌گفت: ما گمراه شدیم که با آل معاویه به جنگ بهترین شخص روی زمین، یعنی حسین بن علی رفتیم. (عسکری، ج ۳، ص ۱۰۴)

نمونه‌ی دیگری از این مناظرات، گفت و گوی محمد بن اشعث بن قیس با امام حسین (ع) است. وی خطاب به امام گفت: ای حسین کدام حرمت و فضیلت از جانب رسول خدا (ص) برای تو هست که برای دیگران نیست؟ حضرت این آیه را تلاوت کردند: ان الله اصطفى آدم و نوحا و ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریةً بعضها من بعض آن گاه امام فرمودند: به خدا سوگند که محمد از آل ابراهیم است و خاندان و عترت هدایتگر از آل محمد هستند. (فیض، ج ۱، ص ۳۲۸؛ المشهدی القمی، ج ۲، ص ۶۷؛ صدوق، ج ۱، ص ۱۳۴؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۳)

به یقین، منظور او از این سؤال قرابت خانوادگی امام حسین (ع) با رسول خدا (ص) نبوده است؛ چرا که او امام را بسیار خوب می‌شناخت؛ بلکه منظور او حقانیت امام درباره‌ی خلافت و جانشینی رسول خدا (ص) بوده است؛ از این رو امام نیز این آیه را تلاوت کردند. این سؤال، درست همان سؤال و اشکالی است که معاویه از امیرالمؤمنین (ع) کرد و آن حضرت نیز همان پاسخ را داد. با این تطابق فکری میان معاویه و محمد بن اشعث، می‌توان جهت گیری تفکر سیاسی - مذهبی او را درباره‌ی اهل بیت (ع) و نسبت آنان به خلافت خواند.

شعر سیاسی عثمانی و علوی

چنانچه مقایسه‌ای میان اشعار و رجزهای جنگ جمل و صفین صورت گیرد، خواهیم دید که همان ادبیات سیاسی - مذهبی در کربلا ظهور و بروز کرد و از یک تفکر نشات گرفته‌اند.

نمایندگان تفکر شیعی و عثمانی در دو جنگ جمل و صفین از اصطلاح «دین علی» و «دین عثمان» در اشعار و رجزهای خود استفاده می‌کردند و به هنگام مبارزه از آن سخن می‌گفتند. (شیخ مفید، ص ۳۴۶)

در روز عاشورا نیز شاهد تقابل این دو اندیشه با به کار بردن این دو اصطلاح از طرف نمایندگان دو سپاه هستیم. کعب بن جابر از سپاه ابن سعد در اشعار خود می‌گفت: «لیس دینهم بدینی». (طبری، ج ۴، ص ۳۲۹) هم چنین وقتی نافع بن هلال جملی به هنگام کارزار و تیراندازی می‌گفت: انا الجملی انا علی دین علی، یکی از سپاهیان عمر بن سعد به نام مزاحم بن حریث در جواب او گفت: انا علی دین عثمان. (شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷)

نافع بن هلال در رجز دیگری این چنین می‌گفت:

انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین و علی

ان اقتل الیوم فهذا املی

و ذاک رایبی و الاقی عملی

(خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵ و نیز ص ۲۴)

عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدن در رجزی که خواند خود را این چنین معرفی کرد:

انی لمن ینکرنی ابن الکدن

انی علی دین حسین و حسن

(بلاذری، ج ۳، ص ۴۰۴)

اضافه نمودن دین حسن (ع) و دین حسین (ع) به دین علی (ع) نشانه‌ی خط اعتقادی تشیع مذهبی است که قایل به خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان گرامی او بود؛ چنان که در پایان نامه‌ی خود به امام حسین (ع) با سلام بر امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) این خط اعتقادی را نشان دادند؛ از این رو در روز عاشورا اصحاب امام حسین (ع) در اشعار خود بارها به این موضوع اشاره و تاکید کرده‌اند. (خوارزمی، ۲۳/۲ و ۲۴)

به یقین، این اشعار با این مضامین به منظور ارائه‌ی پیام به طرف مخالف بیان شده است. آنان علاوه بر این که صفوف مخالف را به مبارزه‌ی با شمشیر فرا می‌خواندند با بیان این مطالب در رجزهای خود با تفکر حزب مخالف نیز نبرد می‌کردند.

ادبیات سیاسی عثمانی حاکم بر سپاه عمر سعد (توهین‌ها و دشنام‌ها ناصبی‌ها)

در منابع از زبان برخی در توصیف مردم کوفه این گونه به امام عرض شده است که: قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی امیة (طبری، ج ۴، ص ۲۹۰). این سخن و این تحلیل با توهین‌ها و دشنام‌هایی که سپاه عمر بن سعد به امام و شیعیان در کربلا روا داشتند که بنا بر گفته‌ی برخی از مورخان، این زخم زبان‌ها و توهین‌ها از سختی تشنگی و زخم شمشیرها و نیزه‌ها بدتر بود (سبط ابن جوزی، ص ۲۴۸)، تصدیق این تحلیل را حد اقل درباره‌ی کسانی که این گونه سخن گفته‌اند در چالش شک و تردید قرار می‌دهد.

ملاحظه‌ی دو جنگ جمل و صفین نشان می‌دهد که ادبیات سیاسی حاکم بر سپاه عمر بن سعد، همان ادبیات سیاسی حاکم بر اصحاب جمل و معاویه در صفین بوده است. شعارها و بیان اعتقادات سیاسی که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت و نیز توهین‌ها و دشنام‌هایی که در کربلا به امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) و اهل بیت می‌دادند، صحنه‌های جمل و صفین را در ذهن آنان که به این دوره از تاریخ واقفاند تداعی می‌کند و هیچ تفاوتی میان آنان نمی‌بیند؛ به طور مثال، برخی از کسانی که به امام حمله کردند و به بدن مبارک او نیزه و شمشیر و تیر زدند، پیش از اقدام به این کار به امام توهین و دشنام می‌دادند. (شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۴؛ سید ابن طاووس، ص ۷۱) یکی به امام می‌گفت:

ای حسین این آب را می‌بینی که چون سینه‌ی آسمان آبی است؟ به خدا از آن ننوشی تا از حمیم جهنم بنوشی!
(شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۸)

یا عمرو بن حجاج فرماندهی محافظان بر شریعه‌ی فرات می‌گفت: ای حسین این آب فرات است که سگان و خوکان و خران و گرگ‌های عراق از آن می‌نوشند. ولی به خدا سوگند تو از این آب قطره‌ای نخواهی چشید تا از حمیم جهنم بنوشی (سبط ابن جوزی، ص ۲۴۷ و ۲۴۸).

یا این که وقتی امام چوب و علف‌هایی را که پشت خیمه‌ها بود آتش زد تا از یک طرف مورد حمله واقع شود یکی به امام چنین خطاب کرد: به آتش دنیا پیش از روز قیامت تعجیل کردی (سبط ابن جوزی، ص ۲۵۱؛ خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۲).

آن دیگری به امام می‌گوید:

ای حسین! تو را به آتش [جهنم] بشارت باد. (سبط ابن جوزی، ص ۲۵۱)

هم چنین وقتی عمرو بن قرظه انصاری شهید شد، برادرش علی بن قرظه که در سپاه عمر بن سعد بود با فریاد به امام حسین (ع) چنین جسارت کرد: ای حسین! ای دروغ گوی پسر دروغ گو! برادرم را گمراه کردی و فریفتی تا او را به کشتن دادی (بلاذری، ج ۳، ص ۳۹۰ و ۳۹۹ - ۴۰۰).

اولاً، حضور دو برادر در دو صف مخالف و قرار گرفتن آنان در برابر هم نمی‌تواند به طور اتفاقی باشد. بلکه یک انگیزه‌ی قوی سیاسی - مذهبی می‌خواهد تا بتواند آن دو را در برابر هم قرار دهد که به روی یکدیگر شمشیر بکشند.

ثانیاً، از نظر علی بن قرظه، امام نه تنها گمراه است بلکه برادرش را نیز گمراه کرده است و این نکته نیز تفکر عثمانی او را ثابت می‌کند.

ثالثاً، توهین او به امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) نشانه‌ی دیگری از تفکر عثمانی او است؛ زیرا هم چنان که در بحث معیارها و ملاک‌ها بیان شد، تعبیر «کذاب بن کذاب» از تعبیر و توهین‌های مشهور امویان و عثمانی مذهب‌های افراطی است که به امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع) می‌گفتند. این در حالی است که ذهبی حضور عثمانیان افراطی را در کوفه نادر دانسته است. (ذهبی، ب، ج ۳، ص ۲۸۰)

ادبیات سیاسی این افراد که به امام و یارانش توهین می‌کردند، دقیقاً همان ادبیات سیاسی‌ای است که عثمانی‌ها در جنگ جمل و صفین با آن سخن می‌گفتند. اگر این افراد سکوت می‌کردند و دشمن را یاری می‌رساندند، تحلیل کوفیان گرد آمده در کربلا به «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» صحیح می‌بود؛ اما این تعریف به یقین عمومیت ندارد و بلکه با مطالبی که تا حال بیان کردیم آشکار می‌شود که تعداد زیادی از این افراد از دایره‌ی این توصیف خارج‌اند؛ چرا که به یقین گروه قابل توجهی از کوفیان نه تنها از امام دل خوشی نداشته‌اند بلکه کینه و دشمنی عجیبی نیز از آن حضرت و امیرالمؤمنین (ع) و خاندان اهل بیت (ع) در دل داشته‌اند؛ چنان که درباره‌ی کثیر بن عبدالله شعبی فرستاده‌ی ابن سعد به سوی امام گفته‌اند: کان شدید العداوة لاهل البيت (خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴۲) این دشمنی تا بدان حد بود که برخی دیگر وقتی از کربلا بازگشتند مساجدی را که امیرالمؤمنین (ع) اقامه‌ی نماز در آنها را منع کرده بود، به شادمانی کشته شدن امام حسین (ع) تجدید بنا کردند. این مساجد که به مساجد ملعونه معروف‌اند به اشراف کوفه منسوب بود؛ از جمله مسجد اشعث بن قیس و مسجد شبت بن ربیع. (کلینی، ج ۳، ص ۴۹۰؛ شیخ طوسی، ج ۳، ص ۲۵۰؛ شیخ مفید، ص ۱۱۸-۱۱۹) همان شبت بن ربیع که می‌گویند از حضور در کربلا اظهار ندامت می‌کرد! دیگری به خوشحالی تشنه شهید کردن امام (ع)، شتری را که به غیمت گرفته بود و با آن آب می‌کشید حسین نامید. (بلاذری، ج ۳، ص ۲۰۴) هم چنین عبدالله بن هانی اودی (تیره‌ای از قحطان) وقتی خواست از مناقب قبیله‌ی خود برای حجاج یاد کند چنین گفت: نخست این که، از ما ۷۰ نفر در سپاه معاویه در صفین حاضر شد و تنها یک نفر از بنی اود در سپاه ابوتراب بود که آن مرد نیز، به خدا سوگند، مرد خوبی بود. دوم این که، هر یک از زنان بنی اود نذر کردند که چنانچه حسین کشته شود ده ماده شتر جوان قربانی کنند و چنین نیز کردند. سوم این که، دشنام و لعن به ابوتراب بر هیچ یک از مردان ما عرضه نشد، مگر این که به او دشنام و لعن گفتند و حتی حسن و حسین و مادرشان فاطمه را نیز بدان افزودیم. (ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۱-۶۵)

بنابراین، وقتی افرادی از این قبیله در کربلا حاضر می‌شوند، چگونه باید پذیرفت که این افراد از شیعیان بودند که دل در گرو اهل بیت (علیهم السلام) داشتند؛ اما زور و اجبار و تطمیع ابن زیاد آنان را به مقابله با امام حسین (ع) در کربلا و حاضر کرد؟! اگر اینان تنها به صرف کوفی بودن با این کیفیت، شیعه نام دارند، پس عثمانیان و امویان کدام‌اند؟! به یقین چنین نیست و این افراد با این گفت و گوها، متهم نمودن امام و سپاه او به گمراهی و حلال شمردن ریختن خون آنان و وعده دادن به دوزخ و نیز اشعار و توهین‌ها و دشنام‌ها و در یک کلام، ادبیات سیاسی عثمانی و اموی که از خود در کربلا به منصفی ظهور رساندند، از دایره‌ی تشیع خارج و بر اساس

اعترافات خود و مورخان و نیز اصول و ضوابط خطوط سیاسی - مذهبی، و رفتارشناسی تاریخی عثمانیان، در حزب عثمانی و اموی شناخته می‌شوند.

نتیجه

با نگاهی گذرا به تحولات سیاسی - مذهبی کوفه در ده‌های ۴۰ و ۵۰ و سیاست گذاری‌های حزب اموی و عثمانی در تشیع زدایی و نهادینه کردن تفکر عثمانی در این شهر در می‌یابیم که اولاً این برنامه‌ها می‌توانست افراد زیادی را به گرایش به تفکر عثمانی سوق دهد. این افراد می‌توانستند از طبقات مختلف جامعه باشند: کسانی که زخم خورده‌ی سیاست‌های امیرالمؤمنین (ع) بودند؛ افرادی که در مسائل سیاسی - مذهبی سست بنیان و یا شکاک بودند، کسانی که امور دنیوی می‌توانست دین آنان را تباه کند و آخرت خود را در مقابل تطمیع‌ها بفروشد؛ افرادی که در اثر تبلیغات زیاد فریب خورده و حقیقت بر آنان مشتبه شده بود؛ کسانی که بر اثر جو حاکم بر ضد شیعه و حمایت از تفکر عثمانی و دور پیدا کردن عثمانی مذهبیان به تغییر موضع سیاسی وا داشته شدند و ...

در این میان تشیع مذهبی بر ایمان و اعتقاد راسخ خود در حمایت از اهل بیت ثابت قدم ماند و تحت تاثیر جو قرار نگرفت و از امام دعوت به عمل آورد و به خصوص رهبرانشان در دعوت خود از امام حسین (ع) کاملاً صادق بوده و به هر طریقی که بود خود را به امام رساندند و شهید شدند و بدین سان دعوت نامه‌ی خود را با خون خویش در کربلا امضا کردند. گروهی نیز که به دلایلی که بر ما پوشیده است، در یاری رساندن به مسلم کوتاهی کردند و از طرفی نتوانستند خود را به امام برسانند و از این رو خود را گنهکار می‌دانستند، با توبه و نهضت توأبیین بر سر پیمان خود باقی ماندند و با شهادت خود صداقت خویش را به اثبات رساندند.

اما گروهی دیگر که به صورت‌های مختلف در حزب اموی قرار گرفتند و سپاه عمر بن سعد را تشکیل دادند، از جمله اشرافی که برای امام نامه نوشتند، مانند عمرو بن حجاج و حجار بن ابجر و یزید بن حارث، به دلایل مختلف در حزب شیعیان نبودند که اهم آنها عبارت‌اند از:

۱- تفاوت‌های بنیادی نامه‌ی اشراف با شیعیان؛

۲- برخورد متفاوت امام با شیعیان و اشراف؛

۳- تصریح مورخان به عثمانی بودن آنان؛

۴- اقرارها و تصریحات خود آنان در جدایی از شیعیان و گرایش تفکر عثمانی و اموی؛

۵- تطبیق ملاکها و مشخصه‌های عثمانی مذهببان بر عملکرد و زندگی سیاسی آنان.

بر اساس این ادله و شواهد باید گفت که این گروه و بخش عمده‌ای از نیروها که در مقابل قیام امام حسین (ع) قرار گرفتند و سپاه ابن زیاد را تشکیل می‌دادند، دارای تفکر عثمانی بوده و کوفی بودن آنان هیچ گونه تعارضی با عثمانی بودنشان ندارد.

منابع

- قرآن مجید.

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن محمد. شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیه العظمی المرعشی النجفی، [بی تا].

- ابن ابی شیبّه، عبدالله بن محمد. ۱۴۱۶ق، المصنف فی الاحادیث و الآثار، تحقیق محمد عبدالسلام شاهین، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ابن اعثم کوفی، احمد. ۱۴۰۶ق، الفتوح، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ابن حجر، احمد بن علی. ۱۴۰۴، الف) تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر.

- ابن حجر، احمد بن علی. ب) فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفه.

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. تاریخ ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث،

- ابن سعد، محمد. ۱۴۱۰ ق، الف) الطبقات الکبری، تصحیح عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ابن سعد، محمد بن سعد. ب) الطبقات الكبرى، بيروت، دارالفكر، [أبي تا.]
- ابن شبه، ابوزيد عمر النميري البصرى. ١٤١٠ق، تاريخ المدينة المنورة، تحقيق فهد محمد شلتوت، قم: دارالفكر.
- ابن شهر آشوب، محمد بن على. ١٣٧٦، مناقب آل ابي طالب ، تحقيق عدهاى، نجف: المطبعة الحيدرية.
- ابن عبد ربه اندلسى، احمد بن محمد. ١٤٠٣ق، العقد الفريد، بيروت: دار الكتاب العربى.
- ابن عدى، ابو احمد عبد الله. ١٤١٨ق، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق عادل احمد عبد الموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن العديم، عمر بن احمد. ١٤٠٩ق، بغية الطلب فى تاريخ حلب، تحقيق سهيل زكار، بيروت، مؤسسه البلاغ.
- ابن عساكر، على بن حسن. ١٤١٧ق، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت: دار الفكر.
- ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم. ١٣٦٣، الامامة و السياسة، قم: منشورات الرضى.
- ابن كثير، اسماعيل. الف) البداية والنهاية، تحقيق احمد ابو ملحوم و ديكران، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن كثير، اسماعيل. ب) البداية والنهاية، بيروت، دارالفكر، [أبي تا.]
- ابن نديم، محمد بن اسحاق. الفهرست، تحقيق رضا تجدد، تهران.
- ابن نما حلى، محمد بن جعفر. ١٣٦٩، مثير الاحزان، نجف: المطبعة الحيدرية.
- ابن هلال ثقفى كوفى، ابراهيم بن محمد. ١٣٥٥، الغارات او الاستنفار و الغارات، تحقيق سيد جلال الدين محدث، تهران، انجمن آثار ملي.
- ابو حنيفه دينورى، احمد بن داود. ١٤٠٩ق، الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضى.
- ابو الشيخ الانصارى، محمد بن جعفر بن حيان. ١٤١٢ق، طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليها، تحقيق عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشى، بيروت: مؤسسه الرسالة.

- ابوالفرج اصفهاني، على بن الحسين. ١٣٨٥، مقال الطالبين، قم: دارالكتاب.
- ابو مخنف، لوط بن يحيى. ١٣٦٧، وقعة الطف (مقتل الحسين)، تحقيق شيخ هادي يوسفى غروى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
- اسكافى، ابو جعفر محمد بن عبدالله. ١٤٠٢ق، المعيار و الموازنة، تحقيق محمد باقر المحمودى، بيروت.
- امينى، عبدالحسين احمد. ١٣٩٧، الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، بيروت: دارالكتاب العربى.
- امينى، عبدالحسين. ١٣٦٦، (ب) الغدير فى الكتاب و السنة، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
- باجى، سليمان بن خلف بن سعد مالكي. التعديل والتجريح، تحقيق احمد ليزار
- بحراني، سيد هاشم بن سليمان، ١٤١٣ق، مدينة المعاجز الائمة الاثني عشر و دلائل الحجج على البشر، تحقيق الشيخ عزة الله المولائي الهمداني، مؤسسة المعارف الاسلاميه.
- بغدادى، محمد بن حبيب. المحبر، تحقيق ايلزه ليختن شتير، بيروت: المكتبة التجارية، [بى تا].
- بلاذرى، احمد بن يحيى. ١٤١٧ق، الف) انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار، بيروت: دارالفكر.
- بلاذرى، احمد بن يحيى. ١٣٩٤ق، ب) انساب الاشراف، تحقيق محمد باقر محمودى، بيروت، مؤسسة الاعلمى.
- بلاذرى، احمد بن يحيى. ج) فتوح البلدان، قاهره، مطبعة لجنة البيان العربى.
- جعفرىان، رسول. ١٣٨٠، تاريخ و سيره سياسى امير مؤمنان على بن ابى طالب (ع)، قم: انتشارات دليل ما.
- خطيب بغدادى، احمد بن على. ١٤١٧ق، تاريخ بغداد او مدينة السلام، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه.
- خوارزمى، موفق بن احمد. مقتل خوارزمى، قم، مكتبة المفيد، [بى تا].
- ذهبى، محمد بن احمد. ١٤١٠ق، الف) سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الانوط، مؤسسة الرسالة.

- ذهبى، محمد بن احمد. ١٤١٦ق، ب) ميزان الاعتدال، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، بيروت: دارالكتب العلمية.

- سبط ابن الجوزى، يوسف بن قزغلى. تذكرة الخواص، تهران: مكتبة نينوى الحديثه، [بى تا].

- سمهودى، نورالدين على بن احمد. الف) جواهر العقدين فى فضل الشرفين.

- سمهودى، نورالدين على بن احمد. ب) وفاء الوفاخبار دار المصطفى، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت: دارالكتب العلمية، [بى تا].

- سيد بن طاووس، على بن موسى. اللهوف على قتل الطفوف، قم: انوار الهدى.

- شيخ صدوق، محمد بن على. ١٤١٤ق، الامالى، تحقيق قسم الدراسات الاسلاميه مؤسسه البعثه، قم: دار الثقافه.

- شيخ طوسى، محمد بن الحسن. ١٤٠٤ق، الف) اختيار معرفه الرجال ، تحقيق مير داماد، محمد باقر الحسينى، سيد مهدي رجائى، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.

- شيخ طوسى، محمد بن الحسن. ١٣٦٥، ب) تهذيب الاحكام، تهران: دارالكتب الاسلاميه.

- شيخ طوسى، محمد بن الحسن. ١٤١٤ق، ج) الفهرست، تحقيق شيخ جواد القيومى، مؤسسه النشر الفقاهه.

- شيخ مفيد، محمد بن نعمان. الف) الارشاد، با ترجمه سيد هاشم رسولى محلاتى.

- شيخ مفيد، محمد بن نعمان. ب) المزار، تحقيق مدرسه الامام المهدي (ع) باشراف السيد الابطحي، قم: مدرسه الامام المهدي (ع).

- شيخ مفيد، محمد بن نعمان. ١٤١٣ق. ج) مصنفات الشيخ المفيد (الجمل و النصره لسيد العتره)، قم: المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد.

- شيرازى، محمد طاهر قمى. كتاب الاربعين فى امامه الائمه الطاهرين، تحقيق سيد مهدي رجائى، قم: مطبعة الامير، ١٤١٨ق.

- صنعاني، عبدالرزاق بن همام. المصنف ، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمي، بيروت: المجلس العلمي.
- طبراني، سليمان بن احمد. ١٤٠٤ق، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- طبرى، محمد بن جرير. الف) تاريخ الطبرى - تاريخ الامم و الملوك - ، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت: دار سويدان، [ابى تا.]
- طبرى، محمد بن جرير. ب) تاريخ طبرى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، [ابى تا.]
- عجلي، احمد بن عبدالله. ١٤٠٥ق، تاريخ الثقات بترتيب نورالدين على بن ابى بكر الهيثمى و تقى الدين السبكي ، تحقيق عبدالعليم عبدالعزيز البستوى، المدينة المنورة، مكتبه الدار.
- عسكرى، سيد مرتضى. ١٤١٠ق، معالم المدرستين ، بيروت: موسسه النعمان.
- فيض كاشانى، مولى محسن. ١٤١٦ق، تفسير الصافى، تحقيق الشيخ حسين الاعلمى، تهران: مكتبة الصدر.
- قاضى ابو حنيفه، محمد بن نعمان تميمى. ١٤١٤ق، شرح الاخبار فى مناقب الائمة الاطهار، قم: مؤسسه النشر الاسلامى.
- كلينى، محمد بن يعقوب. ١٣٥٠، الكافى، تحقيق الشيخ محمد الآخوندى، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
- المالكي، حسن بن فرحان، ١٤١٨ق، نحو انقاذ التاريخ الاسلامى، مؤسسه اليمامة الصحيفه.
- محب الدين طبرى، احمد بن عبدالله. ١٤٠٨ق، رياض النضره فى مناقب العشرة المبشرين بالجنة، بيروت: دارالندوة الجديدة.
- مزى، يوسف بن عبد الرحمن. ١٤٠٣-١٤٠٤ق، تهذيب الكمال فى اسماء الرجال ، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسه الرسالة.
- المشهدى، محمد بن جعفر. فضل الكوفه و مساجدها، تحقيق محمد سعيد الطريحي، بيروت، دار مرتضى.

- المشهدى القمى، ميرزا محمد. ١٤٠٧ق، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقيق مجتبى العراقى، قم: مؤسسه النشر الاسلامى.

- معروف الحسنى، هاشم. ١٣٩٨ق، دراسات فى الحديث و المحدثين، بيروت: دار التعارف.

- منقرى، نصر بن مزاحم. ١٤٠٣ق، وقعه صفين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، منشورات مكتبه آيه الله العظمى مرعشى.

- مؤلف مجهول (از علمای قرن سوم ه). اخبار الدوله العباسيه، تحقيق عبدالعزيز الدورى و الدكتور عبدالجبار المطلبى، بيروت: دار الطباعة و النشر.